

کاخ‌خانه به بستن کاخ‌نجات متوسل شدند، بین ماه‌های مارس و اوت ۱۹۱۷، ۵۸۶ موسسه که مجموعاً بیش از ۱۰۰،۰۰۰ کاخ‌گرد را ستخدام داشتند اغلب به دلیل ویابسه بهانه کمبود سوخت و مواد اولیه (و در مواردی نیز به صورت حرکتی عامدانه) از سوی کاخ‌فرمایان تعطیل شدند. شورای سندیکا ی پتروگرا در ۱۰ سپتامبر اعلام کرد که نیمی از صنایع شهرها در معرض بسته شدن قرار دارند. در پتروگرا در ماه مارس تا ماه مه در مجموع ۱۸،۰۰۰ کاخ‌گرد در نتیجه بسته شدن کاخ‌نجات بیکار شدند، این رقم در ماه ژوئن به ۲۸،۰۰۰، در ژوئیه ۴۷،۰۰۰ و در ماه اوت به ۶۱،۰۰۰ افزایش یافت.

در چنین شرایط نامساعد اقتصادی، چهار زمین کنفرانس کمیته‌های کاخ‌خانه در ۱۰ اکتبر فراخوان کنفرانس سراسری کمیته‌های کاخ‌خانه در سطح کشور را در دستور گذاشت. اولین کنفرانس سراسری کمیته‌های کاخ‌خانه در روسیه در فاصله ۱۷ - ۱۲ اکتبر یعنی مدت کوتاهی قبل از انقلاب اکتبر برگزار شد. ترکیب نمایندگان شرکت‌کننده در این کنفرانس به قرار زیر بود: از ۱۳۷ نماینده حاضر در کنفرانس، ۸۶ نفر بلشویک، ۲۲ نفر اس.آر.، ۱۱ نفر آنا رکوسندیکا لیست، ۸ نفر منشویک، ۶ نفر ماکزیمالیست (جناحی از اس.آرها) و ۴ نفر غیر وابسته به احزاب بودند. اولین در این مرحله نقش برجسته کمیته‌های کاخ‌خانه را در کمک به حزب بلشویک برای تصرف قدرت تشخیص داد و حزب بلشویک نیز قاطعانه از جنبش کمیته‌های کاخ‌خانه دفاع نمود. قطعنامه پیشنهادی حزب بلشویک که مورد تأیید کنفرانس قرار گرفت چنین اعلام میکرد: "اهداف کنترل کاخ‌گری را نمیتوان از طریق سازمانهای کنونی موجود برآورده ساخت؛ اتحاد این اهداف تنها از طریق کمیته‌های کاخ‌خانه، اتحادیه‌های محلی آنها و شوراهای محلی کمیته‌های کاخ‌خانه مقدور است."

این کنفرانس ایجاد سازمان مرکزی کمیته‌های کاخ‌خانه را در دستور گذاشت و تصویب نمود که کنترل کاخ‌گری باید در سطح کشور و بطور سراسری انجام گیرد. بدین ترتیب وظایف سندیکا‌های کاخ‌گری را "کنترل بر شرایط کار" و وظایف کمیته‌های کاخ‌خانه را "کنترل بر تولید" تعریف نمود.

مطابق تصمیمات این کنفرانس، شورای مرکزی کمیته‌های کاخ‌خانه بعنوان مرکز اقتصاد کشور وظیفه داشت تا یک نقشه عمومی برای تجدید سازمان اقتصاد کشور طرح نماید. با وجودیکه این ارگان که وظیفه قانوشگذاری در مورد اقتصاد ملی را بر عهده داشت از میان نمایندگان سازمان سراسری کمیته‌های کاخ‌خانه انتخاب میشد ولی همچنان قرار بود تا صرفاً بعنوان بخشی از شورای مرکزی سندیکاها بکار خود ادامه دهد.

بافت و ساختار کمیته‌های کاخ‌خانه

از آنجا که کمیته‌ها، تشکلی در سطح کاخ‌خانه بودند و در جریان انقلاب فوریه

به ابتکار خودکارگران - و نه رهنمودهای معین و یا نقشه از پیشی - در سطوح محلی ایجاد شده بودند، بنا براین واضح است که این کمیته ها در تمام مناطق و همچنین در طی دوران مختلف حیات شان نمی توانستند از ساختار یکدست و استاندارد برخوردار باشند، به عبارت دیگر ساختار و بافت کمیته های کارخانه با تحولات اجتماعی و نقش و نفوذ خود کمیته ها در محل و متاثر از عوامل بسیار دیگری در طی دوران انقلاب تغییر میکرد. آنچه در زیر عنوان ساختار و بافت کمیته های کارخانه بیان میشود خصوصیات اصلی هستند که جوهر این تشکل را نشان میدهد. کمیته های کارخانه اغلب از کارگران مردما هر تشکیل میشدند و این ناشی از دلایل مختلفی است. میزان باسوادی در میان کارگران مردما هر بیش از دیگر کارگران بویژه دهقان زادگان و کارگران زن بود و از آنجا که داشتن سواد برای مذاکره با مدیریت و حسابرسی از اسناد ضروری بود و همچنین از آنجا که هر فعالیت آموزشی و فرهنگی به حداقلی از سواد دنیا زدداشت، این کارگران مردما هر بودند که در این کمیته ها در موقعیت بالاتری قرار میگرفتند. از سوی دیگر، کارگران مردما هر بیش از دیگر کارگران از نحوه اداره امور کارخانه آگاه بودند و از تجارب مبارزات و سنت های کار سیاسی سال ۱۹۰۵ برخوردار بودند. و با لایحه ها یکنه تعداد زیادی از کارگران ما هر - بخصوص در بخش صنایع فلز و ماشین آلات - مجبور بودند تا در پاسخ به تحولات جدید تکنولوژی که در دوره جنگ به شدت افزایش یافته بود در رشته های نو ظهور صنعت از تخصص برخوردار شوند. این به نوبه خود به افزایش بیشتر توانایی های فنی شان و بطریق اولی موثرتر شدن نقش شان در پروسه تولید منجر میشد، اینها همه باعث شد تا کارگران مردما هر به اعتبار موقعیت ممتاز شان در کار و وضعیت سیاسی بهتر شان نسبت به دیگر کارگران، عمدتاً از نفوذ زیادی برخوردار شوند، و بنظر میرسد که دیگر کارگران اتوریته کارگران ما هر را در کمیته ها پذیرفته بودند. البته در مواردی اختلافاتی میان کارگران ما هر و غیر ما هر پدید می آمد و حزب بلشویک که هسته های اصلی اش در کارخانه از کارگران پیشرو و ما هر تشکیل میشد، بطور پیگیر در از بین بردن اختلافات میان کارگران در طول سال ۱۹۱۷، تلاش میکرد.

کمیته های کارخانه تنها یک نوع از تشکل (گرچه شاید مهمترین نوع تشکل) را در سطح کارخانه نمایندگی میکردند. دیگر اشکال متنوع سازمان یابی کارگران در سطح کارخانه به قرار زیر بودند: مجمع عمومی کارگران یا تجمع های کارگران و کارمندان اداری کارخانه بصورت یک تشکل واحد؛ شوراهای ویژه ای که نماینده بخش های مختلف کارخانه بودند؛ و کمیته های با وظایف معین که توسط کمیته های کارخانه تشکیل میشدند. کمیته های ویژه این موضوعات را در دستور کار خود

قرار میدادند؛ میانجیگری در اختلافات، دستمزد، توزیع نیروی کار، فعالیت فرهنگی و آموزشی، پاکسازی کارخانه از آرتیش، مسائل تکنیکی، شرایط کار، خوراک، و تهیه مواد خام.

مجمع عمومی کارگران، بالاترین ارگان تصمیم‌گیری کارخانه محسوب میشد و بیشترین اتوریته را بر کارگران اعمال میکرد. تصمیمات مجمع عمومی فقط میتوانست توسط شورای مرکزی کمیته کارخانه تجدیدنظر شود. انتخابات در کارخانه‌ها با حضور نصف تعداد کل کارگران، رسمی محسوب میشد و اگر تعداد شرکت‌کنندگان بهر حال از ۵۰ درصد کارگران کمتر بود، کمیته‌های موقت برای انجام امور تشکیل میشدند و هیچ ارگانی نیز حقیقی برای محدود کردن دامنه کار و یا انحلال اینگونه کمیته‌های موقت نداشت. تعداد کارگران در کمیته‌ها، متناسب با کل نیروی کار در کارخانه بود. کمیته‌های کارخانه در فواصل مجمع عمومی‌ها، عالی‌ترین ارگان کارخانه محسوب میشدند، و کارگران حق داشتند در هر زمان مجمع عمومی را برای تشکیل جلسات مربوط به انتخابات و یا بررسی کارکرد کمیته کارخانه بخوانند. این طرح مانع استقلال کامل کمیته‌ها از مجمع عمومی کارگران میشد. در کارخانه‌جات بزرگتر بجای یک کمیته کارخانه، چندین کمیته جداگانه در کارگاه‌های مختلف تشکیل میشدند، بطور مثال مرکز صنعتی پوتیلوف شامل ۴۶ کمیته بود و تماس و ارتباط منظم و سازمانیافته‌ای در بین کمیته‌ها برقرار بود.

با وجودیکه کمیته‌های کارخانه در آغاز، جوان و بی تجربه بودند اما بر اثر تحولات اجتماعی که در فاصله فوری تا اکتبر روی داد، این کمیته‌ها سرعت شکل و سازمان یافتند. کارگران، کمیته‌های کارخانه را بعنوان نمایندگان واقعی خود می‌شناختند و کاملاً از دستورات کمیته‌ها پیروی میکردند.

مسئله کنترل کارگری پس از انقلاب اکتبر

با اوجگیری انقلاب اکتبر، کمیته‌های کارخانه از اولین تشکلهای توده‌ای بودند که از حزب بلشویک در تصرف قدرت حمایت کردند. اعضای کمیته‌های کارخانه نقش فعالی در افزایش نفوذ حزب بلشویک در شوراها و پیروزی انقلاب اکتبر ایفا نمودند.

پس از انقلاب اکتبر و اعلام حمایت دولت بلشویک از کنترل کارگری، کمیته‌های کارخانه نیز مقدماً بیش از سایر تشکلهای سراسری کارگران روسیه از اقتدار برخوردار شدند، و لذا با فراغ بال بیشتری به مصادره کارخانه‌جات و بدست‌گیری امور کارخانه مبادرت ورزیدند. اولین تاثیر پیروزی انقلاب اکتبر

و به قدرت رسیدن طبقه کارگر بر کمیته های کارخانه، این بود که این کمیته ها از خود مختاری بی حدی برخوردار شدند. با سرکامدن دولت پرولتری، کمیته های کارخانه اینک خود را صاحبان بی چون و چرای کارخانه جات و مالکین ابزار و وسائل کارخانه ها می پندند. به دلیل این طرز تلقی، اعمال کمیته ها در کارخانه جات مختلف آشفته و نامنظم بود. در حقیقت میتوان گفت که با افزایش رادیکالیزم کمیته ها، آنها رکیسم نیز در آنها رشد یافته بود.

اما جنبش کمیته های کارخانه در سیر رشد خود پس از اکتبر، از یک سو با موانع و خرابکاری سرمایه داران که اساسا با موجودیت کمیته های کارخانه و کنترل کارگری ضدیت داشتند روبرو شد، و از سوی دیگر با گرایشات دیگری در جنبش کارگری روسیه مواجه گردید که با استقلال کارخانه مخالف بوده و با آلترنا تیو سندیکیا های کارگری بمثابه عامل فشار بر آنها عمل میکردند.

الف - کنترل کارگری و واکنش سرمایه داران

حزب بلشویک از بدو بدست گیری قدرت، مرکز کنترل کارگری را معمول کرد. دو روز پس از پیروزی انقلاب اکتبر، لنین طرح آیین نامه کنترل کارگری را تدوین کرد و این طرح پس از بررسی در جلسه ای با شرکت نمایندگان شورای مرکزی کمیته های کارخانه و سندیکیا های کارگری سرانجام در ۱۴ نوامبر مورد تصویب قرار گرفت. تصویب هیات مرکزی شوراها قرا رگرفت. اصل سند کنترل کارگری به قرار زیر است:

- ۱- در بنگاه های صنعتی، بازرگانی، بانکی، کشاورزی و غیره که تعداد کارگران و کارمندان آنها جمعاً کمتر از ۵ نفر نباشد و یا با دوستداران آنها کمتر از ۵ هزار روبل نباشد، تولید، حفاظت و خرید و فروش کلیه محصولات و مواد خام تحت کنترل کارگری قرار میگیرد.

- ۲- کنترل کارگری را کلیه کارگران و کارمندان هر بنگاه مستقیماً انجام میدهند. در صورتیکه بنگاه چنان کوچک باشد که این امر میسر نگردد، باید بیدرنگ نمایندگان در جلسات عمومی با تنظیم صورت مجلس انتخاب گردند و اساساً می انتخاب شدگان به دولت و شورای محلی نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان اطلاع داده شود.

- ۳- بدون اجازه نمایندگان منتخب کارگران و کارمندان متوقف ساختن بنگاه یا تولید را یا اهمیت کشوری و نیز هرگونه تغییری در جریان آن بدون چون و چرا قذف میگردد.

- ۴- نمایندگان منتخب بدون استثناء به کلیه دفاتر و اسناد دولتی، انبارها، مخازن مواد و ابزار دسترسی خواهند داشت.

۵ - تصمیمات نمایندگان کارگران و کارمندان برای صاحبان بنگاه‌ها لازم الاجراست و فقط اتحادیه‌های حرفه‌ای و کنگره‌های آن میتوانند آنها را لغو کنند. (۴)

بند ۶ و ۷ در تمام بنگاه‌هایی که برای دولت کارخانه‌ها بود، کمیته‌های کارخانه را مسئول انضباط و محافظت از اموال و پاسخگو به دولت معرفی کرده بود. پس از تصویب قانون ۱۴ نوامبر، سرمایه‌داران که طبقاً به رژیم جدید بعنوان دشمن اصلی خود می‌نگریستند، با تمام قدرت به مخالفت و مبارزه بر علیه کنترل کارگری و هیئت‌های کمیته‌های کارخانه برخاستند. اولین تاثیر قانون جدید مجاز شدن مبارزات کمیته‌های کارخانه در مقابل خرابکاری صاحبان کارخانه‌ها بود. بلافاصله پس از تصویب قانون جدید و به اعتقاد آن تداوم کمیته‌های کارخانه علیه سرمایه‌داران، موجی از اقدامات اعتراضی صاحبان صنایع از تمام مناطق روسیه برخاست. جلسه کنگرهٔ سراسری انجمن‌های بنگاه‌های تولیدات صنعتی مسکو که در اوایل دسامبر ۱۹۱۷ برگزار شد، اعتراضیه‌ای به "مداخلات فعال" کمیته‌ها منتشر نمود و بلافاصله با نک‌ها با سرمایه‌داران در محدود کردن بودجهٔ مناطق تحت کنترل کمیته‌های کارخانه به توافق رسیدند و با توسل به خرابکاری، بستن کارخانه‌ها و معادن و بالاخره نپرداختن دستمزد کارگران و عدم سرمایه‌گذاری کمیته‌های کارخانه را تحت فشار گذاشتند. اما این حملات به تعرض بیشتر کمیته‌های کارخانه برای کنترل تولید و تصرف کارخانه‌ها انجامید.

ب - واکنش گرایشات مختلف جنبش کارگری

همانطور که اشاره شد، سندیکا‌های کارگری در روسیه بعنوان آلترناتیو شکل کمیته‌های کارخانه از سوی دیگر گرایشات جنبش کارگری مطرح میشدند. برای شریک شدن شرایط دمکراتیک پس از انقلاب فوریه، شکل دیگر سازمانیابی کارگران در روسیه یعنی شکل سندیکا‌یی نیز امکان رشد و فعالیت یافت. سندیکا‌ها با وجودیکه قبل از سال ۱۹۱۷ سابقهٔ چندانی نداشتند اما توانستند پس از انقلاب اکتبر فعالیتشان را در سطح شاخه‌های مختلف صنعت توسعه دهند. تا اوایل ماه مه ۱۹۱۷ حدود نیم میلیون کارگر در تقریباً ۲۰۰۰ سندیکای موجود در آن زمان نام‌نویسی کردند. این تعداد بیش از ۵ درصد نیروی کار در صنایع، ارتباطات و معادن را در بر می‌گرفت.

سندیکا‌ها در روسیه در انقلاب فوریه شرکت فعالی نداشتند. پس از فوریه عمدتاً منشویک‌ها به تقویت سازمان سندیکا‌ها پرداختند. همانطور که مشهور است منشویک‌ها انقلاب فوریه را انقلابی بورژوازی و به مثابه مقدمه‌ای بر توسعه

اقتصادی نظام سرمایه‌داری در روسیه ارزیابی می‌کردند و بدین اعتبار از نظر آنها عملکرد کنترل کارگری بر پروسه تولید می‌باید از پیش محدود به شرايطی می‌شد که "مرحله توسعه‌ای که جامعه روسیه می‌بایست آنرا از سر می‌گذراند" حدود آنرا تعیین می‌نمود. به این ترتیب روشن است که در این عرصه از نظر منشویک‌ها وظیفه اصلی در مرحله جاری همانا تبدیل کردن سندیکاها به سازمان‌های دائمی نمایندگان طبقه کارگر برای بهبود شرایط کار آنها بود. با این بینش از وظایف کارگران در قبال انقلاب، و با نفوذ فعالین منشویک‌ها در جنبش کارگری و بویژه سندیکایی، سندیکاها در طی فوریه تا اکتبر با استفاده از تاجار ب و صنعت مبارزه سندیکایی در غرب با همان نقش کلاسیک سندیکاها، یعنی دفاع از منافع صنفی کارگران در قبال کارفرمایان و دولت، به سرعت سازمان یافتند. و طبیعتاً منشویک‌ها و گرایش طرفدار سندیکاها به هیچ وجه کنترل کارگری و تجدید سازماندهی اقتصاد را در دستورنداشتند و بنا بر این مخالف کنترل کارگری و جنبش مستقل کمیته‌های کارخانه بودند. به همه این دلایل سندیکاها در فاصله پیش از قیام اکتبر با موجودیت دولت موقت و سرمایه‌داران در تضاد قرار نگرفتند. از طرف دیگری از جریانات پرنفوذ در جنبش کمیته‌های کارخانه در روسیه، آنارکوسندیکا لیست‌ها بودند. آنها که از پیگیرترین هواداران کمیته‌های کارخانه محسوب می‌شدند، سندیکاها را از زمره اشکال ورشکسته و بوروکراتیک بورژوازی با هدف فروخواه‌اندن فعالیت‌های خودجوش کارگران و توده‌ها ارزیابی می‌کردند. به این دلیل آنارکوسندیکا لیست‌ها در تمام دوره فوریه تا اکتبر کمیته‌های کارخانه را نه علیه دولت موقت بلکه علیه سندیکاها قرار میدادند. هرگونه تلاش برای سازمان دادن سراسری و متمرکز کمیته‌های کارخانه از نظر آنها نه تنها بوروکراتیسم ختم می‌شد، به همین دلیل آنارکوسندیکا لیست‌ها به تشکیل شورای سراسری کمیته‌های کارخانه رای منفی دادند. آنها کمیته‌های کارخانه را بهترین شکل سازمان‌های کارگری تا بحال موجود و سلول‌های جامعه سوسیالیستی آینده که می‌باید در جریان عمل توسعه یا بند و در زمان انقلاب کنترل را در دست گیرند تعریف می‌کردند. اما هیچ تعریف دقیقی از چگونگی هماهنگی منافع محلی با منافع سراسری کارگران و رابطه آنها با برنامه‌ریزی اقتصادی ملی ارائه نمی‌دادند. وجود نفوذ آنارکوسندیکا لیست‌ها در بین کمیته‌های کارخانه که با هرگونه سیستم متمرکز برای کمیته‌ها مخالفت می‌کردند، به ضعف عمده کمیته‌های کارخانه یعنی معطوف شدن آنان به منافع بخشی کارگران و ندیدن منافع کل طبقه کارگر دامن می‌زد.

در فاصله فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ سندیکاها و کمیته‌های کارخانه در سازماندهی مبارزات اقتصادی کارگران در سطح کارخانه رقابت می‌کردند.

سندیکا‌ها موجودیت مستقل کمیته‌های کاخانه را در سطوح محلی چه در رابطه با سازماندهی نیروی کار و چه در هدایت ورهبری فعالیت‌های عملی کارگران و پیشبرد مذاکرات با مدیریت برسمیت می‌شناختند؛ اما خواستار این بودند که کمیته‌های کاخانه به سلول‌های محلی سندیکا‌ها تبدیل شوند، به میزانی که سندیکا‌ها تحت فشار کمیته‌های کاخانه موضوع کنترل کارگری را برسمیت می‌شناختند، همکاری بیشتری بین این دو ارگان پدید می‌آمد، اما اختلافات سیاسی در جنبش کارگری نیز بخش روابط میان سندیکا‌ها و کمیته‌های کاخانه را تعیین میکرد، در اوایل انقلاب فوریه سندیکا‌ها عمدتاً زیر نفوذ منشویک‌ها بودند و در مقابل حزب بلشویک حمایت کمیته‌های کاخانه برخورد را نبود، اما با انقلاب اکتبر، نفوذ حزب بلشویک در سندیکا‌ها نیز افزایش یافت و تعداد زیادی از اعضاء ورهبران سندیکا‌ها به حزب بلشویک پیوستند و به نمایندگان گرایش سندیکایی در حزب بدل شدند.

پس از تصویب قانون ۱۴ نوامبر درقبال مسئله کنترل کارگری و تصمیم دولت بلشویکی به اجرای این کنترل، ارگانهای کنترل کارگری در تمام شهرها و موسسات صنعتی با ترکیب نمایندگان سندیکا‌ها، کمیته‌های کاخانه و تعاونی‌های کارگری تشکیل شد. جلسات این ارگان مرکز مباحثات گرایشات مختلف کارگری بر سر نوشت کمیته‌های کاخانه بود.

ج - سازمان یافتن ارگان کنترل کارگری و کم شدن نقش کمیته‌های کاخانه

بدنبال تصمیمات دولت بلشویکی بمنظور برقراری کنترل کارگری، ارگانهای ویژه کنترل کارگری تشکیل شدند و شورای کنترل کارگری بمنابسه بالاترین ارگان کنترل کارگری شروع به فعالیت نمود. در این شورا کمیته‌های کاخانه حدوداً از $\frac{1}{5}$ آراء برخوردار شدند، ترکیب نمایندگان شورا به قرار زیر بود: ۵ نماینده از شورای سراسری و مرکزی نمایندگان کارگران و سربازان، ۵ نماینده از شورای سراسری اتحادیه‌ها، ۵ نماینده از اتحادیه سراسری کشاورزان، ۵ نماینده از شورای سراسری کمیته‌های کاخانه، ۵ نماینده از شورای عالی مهندسين و تکنیسین‌ها، ۱ نماینده از هراتحادیه سراسری که کمتر از ۱۰۰۰۰۰ عضو داشت و ۲ نفر از شورای مرکزی سندیکا‌های پتروگرا.

شورای سراسری کنترل کارگری قبل از اینکه در شورای عالی اقتصاد ادغام شود ۲ بار جلسه داشت، در اولین جلسه در ماه نوامبر لارین (Larin)، سخنگوی سندیکا‌ها با این استدلال که سندیکا‌ها منافع کل طبقه کارگران نمایندگی میکنند و کمیته‌های کاخانه نماینده بخشی از آن هستند خواستار این شد که کمیته‌های کاخانه به تابتی از سندیکا‌ها تبدیل شوند، در مقابل این بحث ژیوتوف (Zhiivotov)

که از فعالین کمیته‌های کارخانه بودا ز کنترل کارگری توسط کمیته‌های کارخانه دفاع کرد. این جلسه که اکثریت نمایندگان حاضر در آن از طرفداران تبعیضات کمیته‌های کارخانه را سندیکاها بودند، تصمیم گرفت که کمیسیون ویژه‌ای برای طرح دستورالعمل‌های دقیق تر کنترل کارگری در جهت محدود کردن کنترل محلی کمیته‌های کارخانه تشکیل شود. این کمیسیون ویژه که با ریاست لوزوفسکی تشکیل شد پس از پایان کار خود طرحی با عنوان "نسخه بدل" (Counter Manual) ارائه داد. هدف عمومی دستورالعمل‌های این طرح، محدود کردن دامنه فعالیت‌های کمیته‌های کارخانه در رابطه با حیوانات صنایع، سندیکاها و دولت بود. مهمترین نکته این "نسخه بدل" این بود که: "حق صدور دستورات در رابطه با مدیریت، اداره و کارکرد موسسات درست صاحبان آن باقی می ماند و تحت هر شرایطی تصرف کارخانه‌ها و اداره آنها توسط کمیته‌ها غیر مجاز است."

طبق این طرح، کمیته‌های کارخانه تنها به تابعی از شورای کنترل کارگری محلی بدل شدند، بلکه همچنین تابع کمیسیون‌های محاسبه و توزیع سندیکاها (متشکل از اعضا کمیته‌ها و اتحادیه‌های محلی دیگر شاخه‌های صنعت) نیز شدند. کمیسیون‌های کنترل حق داشتند تا در صورتیکه ترکیب و یا سیاست کمیته‌ها را تأیید نمی‌کردند انتخابات جدیدی را به آنان تحمیل نمایند. این "نسخه بدل" عملاً تلاش می‌کرد تا کمیته‌های کارخانه را به ارگان‌های بی قدرت محلی کمیسیون‌های کنترل سندیکاها تبدیل نماید.

کمیته‌های کارخانه این تفسیر از کنترل کارگری را نپذیرفتند و شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه پتروگراد، در اوایل خرداد ماه نوامبر تفسیر خود از مقوله کنترل کارگری را در سندی تحت عنوان "نسخه عمل" (Practical Manual) منتشر کرد. این "نسخه عمل" از "کنترل کارگری به عنوان مرحله‌ای انتقالی در جهت خود-مدیریت کارگران در سطح کارخانه و اقتصاد" یاد می‌کرد و اشاره داشت که "کنترل کارگران بر صنعت به مثابه بخش غیر قابل تفکیک کنترل آنان بر کل اقتصاد کشور، نباید به مفهوم محدود و نظارت فهمیده شود بلکه برعکس باید به مفهوم وسیع آن یعنی به مفهوم دخالت کارگران در تصمیمات مدیریت بر سر نحوه تخصیص منابع مالی کارخانه و سهام آن، تهیه مواد خام مورد نیاز و چگونگی توزیع محصولات تمام شده کارخانه توسط مدیریت در نظر گرفته شود و همچنین به نظارت موثر کارگران بر سفارشات و فعالیت‌های سودآور و پرخرج کارخانه، و استفاده منطقی از نیروی کار شاغل در کارخانه و شرکت آن در خود سازمان تولید منجر گردد." (۵)

در واقع مطابق این طرح، از ابتدائی‌ترین اختیارات حیوانات صنایع تا ملی کردن کامل کارخانه‌جات همه و همه به کمیته‌ها منتقل می‌شد. کمیسیون‌های محلی، ناحیه‌ای و فدراسیون‌های سراسری به منظور هماهنگی و برنامهریزی اقتصادی

کشور میبایست تشکیل میشدند و تجدید حیات تولید، تهیه سوخت و مواد اولیه را در دستور کار خود قرار میدادند.

پس از مدتی، شورای مرکزی کمیته‌های کاخانه الگوی دقیق شورای دستورالعمل‌های کنترل کا رگری منتشر نمود و در آن مطرح کرد که "تصمیمات کمیته‌های کاخانه برای صاحبان صنایع لازم الاجراست." طبق این طرح تکمیلی، شورا‌های مردمی اقتصاد میبایست در مناطق، شهرها و نواحی تشکیل میشدند و رهبری شورا‌های مردمی اقتصاد نیز میبایست در کنفرانس‌های کمیته‌های کاخانه انتخاب گردند. تنها شرط کاندید شدن در انتخابات این شوراها عضویت فرد در کمیته‌های کاخانه بود. طبق این طرح تکمیلی قرار بود که در اس‌اس سیستم، شورای عالی اقتصاد کشور قرار گیرد. اکثریت کمیته‌های کاخانه "نسخه عمل" شورای کمیته‌های کاخانه شهر پتروگراد را در مقابل "نسخه بدل" شورای کنترل کا رگری پذیرفتند و مطابق آن دست به عمل زدند.

مبارزه کمیته‌های کاخانه در درون ارگان کنترل کا رگری بی‌انگراین بود که کارگران متشکل در کمیته همچنان شورای مرکزی کمیته‌های کاخانه پتروگراد را بعنوان تنها اتوریته مافوق خود برسمیت می‌شناختند. در حقیقت ارگان کنترل کا رگری که از طرف دولت بلشویکی طرح و پیشنهاد شده بود در هما هنگ کردن مبارزات کارگران حول مسئله کنترل کا رگری موفق نبود و مبارزات و اختلاف نظرات در درون جنبش کا رگری بر سر مسئله کنترل کا رگری همچنان ادامه داشت.

د - سیاست دولت بلشویکی و آلترنا تیو کمیته‌های کاخانه

پس از یک انقلاب کا رگری، در شرایط نامساعد و ناامان اقتصادی و در زمانیکه سرمایه‌داران به هر شکل ممکن به مبارزه برای درهم شکستن دولت پرولتری دست می‌زدند و در شرایطی که رقابت میان شکل‌های کا رگری و هما هنگی فعالیت‌های آنان در مقابل با خرابکاریهای سرمایه‌داران در سطح کاخانه‌ها کاملاً ادامه داشت، دولت بلشویکی برنامۀ تجدید حیات اقتصاد کشور را در دستور کار خود قرار داد. دولت بلشویکی برای حفظ قدرت پرولتاریا به انسجام و کنترل نیاز داشت. کنترل مورد نظر دولت کنترلی متمرکز بود و کنترل کا رگری بمعنای کنترل دولت کا رگری بر تولید یعنی کنترل دولت شوراها از طریق شورای نمایندگان کارگران مطرح شد.

تا انقلاب اکتبر، بسیاری از کارخانجات در سراسر کشور توسط کمیته‌های کاخانه اداره شده بودند. در بعضی از آنها اختلافات میان مدیریت و کارگران عملاً مانع ادامه تولید گشته بود. در مواردی کارگران پس از تصرف کاخانه‌ها مور

را خود بدست گرفته بودند بدون اینکه از مهارت تکنیکی، دیسیپلین صنعتی یا دانش حسابداری برای اداره آن برخوردار باشند. در بعضی از کارخانه‌جات توافق میان کارگران و مدیریت عملیات انجامی اجرای دستورات دولت میشد. بطور مثال حتی در برخی کارخانه‌ها براساس توافق کارگران و مدیریت قانون ممنوع شدن گسار شبانه زنان زیرپا گذاشته میشد. همزمان با رشد خلاقیت و ابتکار ازپای پیوستن کارگران، آنها رکیسم نیز در کمیته‌های کارخانه افزایش یافته بود و عملاً کنترل محدود کارخانه‌ای پاسخگوی مقابله با مقاومت سرمایه‌داران نبود.

سرانجام در اول دسامبر ۱۹۱۷ طرح برنامه ریزی شورای عالی اقتصاد تصویب گردید. (این طرح توسط بوخارین تنظیم و ارائه شده بود.) طبق آن شورای عالی اقتصاد به تاسی از شورای کمیسیاری مردم (که معادل هیات وزیران دولت بود) تبدیل میشد. تشکیل شورای عالی اقتصاد به معنای بوجود آمدن سیستم متمرکز کنترل و برنامه ریزی برای اقتصاد کشور بود و بدین ترتیب این ارگان قرار بود برای همسم جهت کردن و تمرکز فعالیت تمام ارگانهای ذیصلاح اقتصادی (منجمله شورای عالی کنترل کارگری) و هماهنگ ساختن کنترل آنان در سطوح مرکزی و محلی عمل نماید. شورای عالی اقتصاد از نمایندگان شورای سراسری کنترل کارگری و کمیسیاریهای با تجربه تشکیل میشد. به عبارت دیگر نمایندگان بالایی سندیکاها، اعضای بالایی حزب و متخصصین و تکنیسینها (این دسته آخر البته بدون حق رای) در شورای عالی اقتصاد حضور داشتند. تصویب این طرح با مخالفت شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه همراه بود. آنان خواستار "قدرت واقعی کارگران برای اقتصاد کشور بدون موجودیت و مداخله کمیسیاری اقتصاد به موازات آن" بودند. شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه در طرح جدید مکانی نداشت با این وجود کمیته‌های کارخانه تا حدودی از آن تبعیت میکردند. اما شورای عالی اقتصاد نتوانست به ارگان هماهنگی مرکزی توقعات رهبران کمیته‌های کارخانه را در زمینه کنترل کارگری برآورده سازد. از آنجا که اکثر اعضاء شورای عالی اقتصاد برای کارگران عادی در کارخانه‌ها غیر قابل اتکاء بودند، کمیته‌های کارخانه اکثر اقدامات با لاف و مصلحت میکردند و به تلاش خود در جهت اداره کارخانه‌جات و تامین مواد اولیه ادا می‌دادند. زمانیکه طرح پیشنهادی آنها برای هماهنگی اقتصاد رد شد، آنها مبارزه‌شان را در کانال دیگری به جریان انداختند. شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه خود طرحی برای سازماندهی شورایی اقتصاد کشور را اشته داد. این طرح که بر سیستم شورایی اداره اقتصاد تاکید داشت خواستار این بود که شوراهایی در سطح نواحی کشور از میان نمایندگان انتخابی کارگران در کنفرانس‌های کمیته‌های کارخانه تشکیل شوند و شورای عالی اقتصاد کشور را در کنفرانس سالانه خود انتخاب نمایند. طبق این برنامه کمیته‌های کارخانه میتوانند به قانونگذاران این

سیستم تبدیل شوند. در حقیقت این برنامه تبعیت افقی، ناحیه‌ای و فدراسیونی را در مقابل ساختار اقتصادی با سلسله مراتب عمودی مدنظر داشت. با وجودیکه این طرح مبنای کار شورای عالی اقتصاد دولت قرار گرفت اما آنچه در واقع پیاده شد کاملاً متفاوت از برنامه مورد نظر کمیته‌های کارخانه بود. هرچند پس از تشکیل شورای عالی اقتصاد، شورای ناحیه‌ای کنترل کارگری پتروگرا دکه مهمترین ارگان ناحیه‌ای کنترل کارگری به حساب می‌آمد بلافاصله در شورای ناحیه‌ای اقتصاد ملی ادغام شد، ولی عکس العمل کمیته‌های کارخانه در قبال ارگانهای محلی اقتصاد ملی در مناطق مختلف متفاوت بود. کمیته‌های کارخانه در بعضی مناطق بسادگی اتوریتته این ارگانها را پذیرفتند حال آنکه در برخی نقاط دیگر کمیته‌های کارخانه به مبارزه برای حفظ استقلال خود در زمینه کنترل بر تولید در سطح کارخانه‌ها ادامه دادند.

پایان کار کمیته‌های کارخانه

هما‌نطور که گفته شد، با وجود آمدن شورای عالی اقتصاد به منظور برنامه ریزی اقتصاد کشور و بدنبال آن تشکیل ارگان‌های هماهنگ کننده کنترل کارگری، اختیارات کمیته‌های کارخانه در محل‌های مختلف محدود شد اما همچنان اختلاف نظرات در مورد کمیته‌های کارخانه و سندیکا‌های کارگری در اشکال مختلف بروز میکرد. اولین کنگره سراسری سندیکاها که در فاصله ۱۴ - ۷ ژانویه ۱۹۱۸ برگزار شد، روابط میان سندیکاها و کمیته‌های کارخانه و از سوی دیگر سندیکاها و دولت را تعیین نمود. بلشویک‌ها که در این کنفرانس در اکثریت بودند، در این مقطع دیگر بطور کامل از جنبش کمیته‌های کارخانه دفاع نمی‌کردند و نمایندگان بلشویک در نخستین کنگره سراسری سندیکاها شکل آلترناتیو خود را برای نظارت کارگری یعنی سندیکاها در مقابل کمیته‌ها مطرح کردند. سخنگویان بلشویک اظهار کردند که جنبش کمیته‌های کارخانه در انضباط، تجربه و سازمانی کمیاب و در واقع در به تشخیص منافع طبقه کارگر بطور عموم نیست، در حالی که سندیکاها این توانایی را دارند که منافع کل طبقه کارگر را در مقابل منافع بخشی و کارخانه‌ای نمایندگی کنند. قطعنامه‌ای که به تصویب کنگره رسید این نکات را دربرداشت: "سندیکاها نمایندگان منافع کل طبقه کارگر هستند. کمیته‌ها و تمام کمیسیون‌های کنترل از این پس به تائیدی از شورای هماهنگی کنترل کارگران و بدین ترتیب به شورای سراسری کنترل کارگری تبدیل خواهند شد." (۶)

در مورد بحث رابطه دولت و سندیکاها، لوزوفسکی که طرفدار اتحاد دولت و سندیکاها برای از بین بردن "آنا رشیسم کنترل کارگری" بود خواستار این شد که

سندیکاها را کاملاً مستقل از اتوریته ارگانهای سیاسی عمل کنند، سخنگویان منشویک، مینسکی و مارتف نیز برای این باور بودند که از آنجا که مرحله انقلاب در روسیه بورژوا دموکراتیک است و نمیتوانند چیز دیگری جز آن را بشناسند، سندیکاها میبایست فعالیتشان را کاملاً مستقل از دولت انجام دهند، قطعاً مه‌ای که در جمع بنیادی مباحث کنگره در این زمینه با لایحه به تصویب رسید، و توسط زینویف ارائه گردید، پس از تأکید بر "سوسیالیستی بودن انقلاب" چنین اظهار می نمود: "انقلاب اکتبر موقعیت جدیدی را بوجود آورده است، این انقلاب طبقه کارگر را به قدرت سیاسی گشاده و جنبش سندیکاها را اساساً به دفاع از منافع اقتصادی طبقه کارگر معطوف کرده است. ... [در چنین شرایطی] سندیکاها تنها در صورتی میتوانند از منافع دراز مدت پرولتاریا دفاع کنند که بطور کامل خودشان را تابع دولت و حزبی که آن منافع را نمایندگی میکنند قرار دهند." (۷)

به این ترتیب اولین وظیفه سندیکاها دخالت فعال در واحدهای تولیدی کشور با هدف بالابردن سطح تولید در این واحدها قرار داده شد، مدتی بعد تره‌های این کنگره در چهار زمین کنفرانس سندیکاها در ماه مارس ۱۹۱۸ تدقیق شد، طبق آن، تمام تصمیمات اساسی ارگانهای عالی سندیکاها (کنگروه، کنفرانس و...) برای کمیسیاری که لازم الاجرا بود.

همینطور، اولین کنگره سراسری سندیکاها در ژانویه ۱۹۱۸ قدم مهمی در تابع کردن جنبش کمیته‌های کارخانه به سندیکاها برداشت، در تقابل با این حرکت جنبش سندیکایی که عملکرد کمیته‌های کارخانه را به شدت محدود میکرد، ششمین و آخرین کنفرانس نمایندگان کمیته‌های کارخانه پتروگراد در فوریه ۱۹۱۸ بمنظور بررسی تصمیمات کنگره سندیکاها و در حقیقت بمنظور مقابله با خط کنگره سندیکاها تشکیل شد. با وجودیکه نمایندگان کمیته‌های کارخانه با تصمیمات کنگره سندیکاها مخالف بودند اما برای این نکته تأکید کردند که "طبقه کارگر پیش از این قادر نیست که جدایی و رقابت دوسا زمان را تحمل کند، در حقیقت جنبش کمیته‌های کارخانه در این مقطع در حال عقب نشینی بود و تنها در صدد درجه‌ای از حفظ کمیته‌های کارخانه بمثابه ارگانهای محلی کنترل کارگری در سطح کارخانه بود، ششمین کنفرانس کمیته‌های کارخانه به این دلایل که اولاً سندیکاها حمایت کامل را از رژیم جدید اعلام کرده بودند و ثانیاً از آنجا که سازمان دادن امر تولید را نیز در دستور کارشان قرار داده بودند، و با نفس وحدت کمیته‌های کارخانه و سندیکاها موافقت نمود ولی در عین حال شروط زیر را نیز در این رابطه مطرح کرد:

- ۱- عضویت در سندیکاها باید دواطلبانه باشد؛
- ۲- کمیته‌های کارخانه که قرار است به سلولهای محلی سندیکاها تبدیل شوند، بایستی عمل کنترل و قانونگذاری را تا زمانیکه سندیکاها بتوانند از

منافع اقتصادی کارگران دفاع کرده و قوانین را وضع کنند ادا می‌دهند؛
۳- عالی‌ترین ارگان در سطح کاخانه باید همچنان کمیته کاخانه باشد که
توسط کارگران و کارکنان آن کاخانه انتخاب می‌شود. بالاترین ارگان سندیکاها
باید توسط کنفرانس نمایندگان کاخانه از همان شاخه صنعت انتخاب شود. (۸)
این برنامه برای ادغام کمیته‌های کاخانه در سندیکاها به یک توافق غیر
رسمی بین شورای کمیته‌های کاخانه، هیئت عالی سندیکای کارگران فلزکار و
تعداد دیگری از سندیکاها محدود می‌اند، و از آن فراتر نرفت. آخرین کنفرانس
کمیته‌های کاخانه در شهر پتروگراد همچنین فراخوان ملی کردن صنایع در مقیاس
بزرگ را صادر کرد.

در این اثناء انقلاب کارگران روسیه وارد فاز مهمی از سرنوشت
خود می‌شد، حملات ضد انقلابیون سفید و قوای نظامی امپریالیست‌ها جنگ داخلی را به
حکومت نوپای کارگران تحمیل کرد. با وجودیکه بسیاری از کمیته‌های کاخانه
تلاش کردند تا مبارزه خود را برای کنترل کارگری در سندیکاها و دیگر ارگانهای
اقتصادی به پیش ببرند اما با فرا رسیدن زمستان ۱۹۱۸ بدلیل فشار شرایط
اقتصادی و بسیج همه جانبه برای جنگ داخلی که تازه آغاز شده بود دیگر صحبتی از
کنترل کارگری در بین کمیته‌ها وجود نداشت. شورای هماهنگی اقتصادی ملی از
طریق تشکیل کمیته‌هایی برای هماهنگ کردن تولیدات صنعتی بکار خود ادا می‌
داد و مسئولیت امور کارگری و سازماندهی بازاری را ر به عهده سندیکاها گذاشته شد.
قدرت شوراهای هماهنگی بنا به شرایط محلی و وجود سازمان‌های مختلف متفاوت
بود. بطور مثال در مسکو این شورا به متخصصین و سرمایه‌داران قدرت تصمیم‌گیری
داد حال آنکه شورای هماهنگی پتروگراد فقط آنها را بعنوان مشاور پذیرفت. در
ناحیه شمال ازبکستان شورای کمیته‌های کاخانه به مبارزه‌اش برای افزایش قدرت
کمیته‌ها و تبدیل شدن این نهادها به مدیران واقعی اقتصاد کشور ادا می‌داد و از
سوی دیگر سندیکاها بطور همزمان ارگانهای خود را مسئول پیشبرد این امور
میدیدند. در واقع بوجود آمدن شورای اقتصادی ملی به معنای پایان یافتن قدرت
کمیته‌های کاخانه نیز نبود. در کاخانه‌هایی که توسط کمیته‌ها اداره شده بود، اغلب
اتوریته کارگران در زمینه مدیریت با شورای اجرایی اقتصاد و بخش‌هایی از
کمیسیون‌های هماهنگی شاخه‌های مختلف صنایع جایگزین می‌شد. در بعضی از مناطق
مهم با رکود کمیته‌های کاخانه به سادگی انجام نگرفت. شورای عالی اقتصاد
متناسب با قدرتی که پیدا کرد، بخش‌های کنترل کارگری خود را تا سیس نمود و بدین
ترتیب مدیریت را در بیشتر کاخانه‌ها به دست گرفت. قرار ملی کردن کاخانه‌ها
در ژوئن ۱۹۱۸ اوج این پروسه بود.

در حقیقت اقدامات شورای عالی اقتصاد و قرار ملی کردن کاخانه‌ها به

معنای اختتام کنترل کا رگری در سطح کا رخانه توسط کا رگران همان واحد بود و از آن پس کنترل کا رگری توسط دولت کا رگری و از طریق ارگانهای دولتی آن انجام میگرفت.



تا کنون در مورد سرنوشت کمیته‌های کا رخانه در روسیه و موضع دولت بلشویکی در قبال آنها بحث‌های زیادی در گرفته است. آنارشیست‌ها که در نوشته‌هایشان در مورد کنترل کا رگری عمدتاً حزب بلشویک را به داشتن موضع اپورتونیستی در مورد کمیته‌های کا رخانه محکوم میکنند معتقدند که حزب بلشویک در فاصله فوریه تا اکتبر و آنهم فقط به منظور کسب قدرت سیاسی بود که مقوله کنترل کا رگری از طریق کمیته‌های کا رخانه را مطرح کرد. حال آنکه پس از انقلاب اکتبر و مشخصاً در هفته‌های آخر ماه دسامبر از این جنبش روی گردانده و بنام دولت کا رگری و با آلترا تیسو قراردادن سندیکاها در مقابل کمیته‌ها، کنترل واقعی کا رگران بر اقتصاد را از آنان سلب نمود. از سوی دیگر خط رسمی رویزیونیسم روسی که خود را وارث انقلاب اکتبر قلمداد میکند، با استناد به نقل قول‌هایی از لنین چنین مدعی است که کنترل کا رگری تحت حکومت پرولتری به معنای کنترل دولت کا رگری بر تولید است و با ایستادن استدلال راه‌برای هرگونه ابتکار و خلاقیت از پاشین کا رگران و دخالت هر چه بیشتر آنها در امر تولید می‌بندد.

آنچه در بررسی مواضع حزب بلشویک در دوره حیات کمیته‌های کارخانه (۱۹۱۷-۱۹۱۸) باید در نظر گرفته شود، اینست که در این دوره مسئله کسب و تثبیت قدرت سیاسی در روسیه در وهله اول مطرح بوده تا با زماندهی اقتصاد سوسیالیستی. از اینرو روش برخورد حزب بلشویک و لنین در این دوره کاملاً خطی سیاسی داشته است تا اقتصاد. پس از انقلاب اکتبر و در شرایطی که سرمایه‌داران در مقام خود بر علیه دولت بلشویکی به خرابکاری و بستن کا رخانه‌جات متوسل میشدند؛ و در شرایطی که به اعتبار این وضعیت نامساعد اقتصادی و همین‌طور به دلیل رقابت میان تشکلهای کا رگری بر سر مدیریت و کنترل کا رخانه‌جات لطافات جدی‌ای به سازمان تولیدی کشور وارد می‌آمد؛ دولت در موضع دفاع از موجودیت خود در مقابل اقدامات خرابکارانه سرمایه‌داران و تا مین حداقل معاش و وسایل مورد نیاز ضروری زحمتکشان کشور قرار گرفت. طبعاً برای دولت پرولتری که کاملاً نایب‌النیابت برای تثبیت قدرت سیاسی خود مبارزه کند، تمرکز هر چه بیشتر کنترل کا رگری اقدام مهمی در جهت جلوگیری از خرابکاری بورژوازی در عرصه اقتصاد و مصون نگه داشتن آن از تاثیر چنین فشارهایی نمیتوانست باشد. عدم درک اهمیت مسئله حفظ دولت پرولتری، آنارشیست‌ها را به دنباله روی از هرگونه مطالبه پراکنده و بخشی کا رگران

و حتی طرح خواسته‌های متفاوت و متناقض با منافع کل طبقه‌کا رگرسوق میداد . اما بطور واقعی ، این سوال که چرا کمیته‌های کاخانه علیرغم تمام خلاقیت ، ابتکار و سازمانی سرشاران عملا نتوانستند مسئله کنترل کا رگری را بعهده بگیرند نه از "پورتونیس" حزب بلشویک ناشی میشد ، و نه از مخالفت آنها با کنترل کا رگری و دخالت وسیع کا رگران در امر کنترل و نظارت بر تولید ، هما نظور که اشاره شد ، در فاصله فوری تا اکتبر حزب بلشویک همواره از مبارزات کا رگران در کمیته‌های کاخانه ، معادله کاخانه نجات ، خودگردانی و نظارت کا رگری و از هر گونه مبارزه کا رگران که امر مشخصی از انقلاب پرولتری را در دستور داشت حمایت می نمود . با تلاش اعضای حزب بلشویک این جنبش به تشکلی سراسری و هما هنگ در سطح کشور و به عامل فشاری بر دولت موقت تبدیل شد . تا زمان انقلاب اکتبر ، اکثر فعالین و رهبران کمیته‌های کاخانه را اعضای حزب بلشویک تشکیل میدادند . اما در کنار جنبش کمیته‌های کاخانه ، سازمان سندیکا ها نیز موجودیت داشت . این سازمان عمدتاً از طرف گرایشات مخالف کمیته‌های کاخانه تقویت میشد و منشویکها نیز در آن از نفوذ زیادی برخوردار بودند ، با انقلاب اکتبر تعداد زیادی از رهبران سندیکا ها به حزب بلشویک پیوستند و به گرایشات سندیکا لیستی درون حزب دامن زدند .

پس از تصرف قدرت ، در شرایطی که دولت پرولتری برای مواجهه با خرابکاری سرمایه داران به تمرکز و انسجام بیشتر نیاز داشت ، دعوی واقعی میان دو گرایش در جنبش طبقه کا رگر تشدید شد و سندیکا ها و کمیته‌های کاخانه بعنوان آلترنا تیو یکدیگر مطرح شدند . در این میان کمیته‌های کاخانه بدلیل عدم وجود هما هنگی و ضعف محدود شدن به منافع بخشی در کاخانه ها عملا به تشکل سندیکا ها که تشکل محافظه کار ، سنتی اما منسجم کا رگران که خواستار تامین منافع رفاهی کل طبقه کا رگر در قبال دولت بود و در آن شرایط کا رگران را زیر پوشش ، بدین سان عملاً گرایش سندیکا لیستی برگزیده اش طرفدار کمیته‌های کاخانه غلبه نمود . غلبه این گرایش لزوماً بمعنای برحق بودن آن نیست ، واضح است که کمیته‌های کاخانه نمونه ابتکار توده‌ای و جنبش واقعی طبقه کا رگر و پیشرو تر از سندیکا ها بودند . اما آنچه اتفاق افتاد نشان میدهد که ابتکار و خلاقیت توده‌ای بدون پاسخگویی به معضلات و مسائل واقعی طبقه کا رگر به تنهایی کافی نیست . خط رسمی حزب بلشویک علیرغم تلاش اش در جهت تقویت جنبش کمیته‌های کاخانه عملا نتوانست ضعف اغتشاش و پراکندگی این کمیته‌ها را از بین ببرد . اما طبیعی است که یک موضع کمونیستی میبایست راه حلی برای جهت دادن به ابتکار و دخالت بی پایان کا رگران در تولید نیز بدست میداد . متأسفانه این بحث پس از کنگره سندیکا ها در سال ۱۹۱۸ و مشخصاً در دوره حیات لنین بنا به شرایط اجتماعی دیگر سر باز نکرد .

مسئله جنگ داخلی، تحمیل شرایط نظامی و شروع کمونیسم جنگی، مسائل عینی جدیدی را دربرآورد. انقلاب کارگران روسیه به نحو مبرمی مطرح ساخت و عملاً به تمام مباحث و مسائل کنترل کارگری و کمیته‌های کارخانه پایان داد.

بعنوان یک جمع‌بندی کلی از تجربه جنبش کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه چند نکته را می‌باید ذکر کرد. جنبش کمیته‌های کارخانه یک حرکت اصیل کارگری در دل یک انقلاب عظیم اجتماعی بود. این جنبش از هیچ مقابله بورژوازی شکست نخورد، بلکه در متن یک انقلاب کارگری در قبال گرایش‌های دیگر درون جنبش کارگری از توش و توان افتاد و به تدریج تحلیل رفت.

در همین رابطه، اشاره به شیوه برخورد بلشویک‌ها به جنبش کمیته‌های کارخانه (و کنترل کارگری) لازم است. برخلاف ارزیابی آنارشیست‌ها و آنارکوسندیکالیست‌ها، شیوه برخورد حزب کمونیست (ولنین) به جنبش کمیته‌های کارخانه (و کنترل کارگری) مبتنی بر اعتقادات مکتبی و تئوریک نبوده است. موضعگیری‌ها و اقدامات حزب بلشویک در این رابطه مبتنی بر پاسخ‌های معین این حزب به نیازها و معضلات انقلاب کارگری در دوره‌های معین بوده‌اند. به همین ترتیب، روایت روبریونیستی نیز که می‌گوید شیوه برخورد معین بلشویک‌ها به جنبش کمیته‌های کارخانه و کنترل کارگری در سال ۱۹۱۸ را بعنوان تئوری همیشگی رابطه دولت و تشکل‌های پرولتری تئوریزه کند، از مبنا نادرست است.

ونگته آخر اینکه بدیهی است که موضع کمونیستی در قبال چنین جنبشی می‌باید هدایت و حمایت از کمیته‌های کارخانه، ابتکار بی‌پایان توده کارگران، و دخالت هر چه بیشتر آنها در امر تولید اجتماعی باشد. اما تجربه کارگران روسیه در فاصله ۱۹۱۸ - ۱۹۱۷ نشان می‌دهد که در متن مسائل و معضلات یک انقلاب کارگری، کمونیست‌ها وقتی قادر به چنین کاری هستند که در عین حال به درک درستی از جایگاه مسئله کنترل کارگری در یک حکومت کارگری یعنی به درک چگونگی رابطه کنترل کارگری و ارگان‌های ضروری مدیریت و کنترل در سطح کارخانه، با ساختار اقتصادی و سیاسی دولت پرولتری مجهز باشند. بررسی این موضوع بیشک خود یکی از وظایف مهم نظری انقلابیون کمونیست در دوره حاضر است.

پادداشت‌ها

۱- ک. سیریانی، ص ۲۷

۲- م. برینتون، ص ۲

۳- ک. سیریانی، ص ۳۷

- ۴- لنین ، طرح آئین نامه کنترل کارگری ، منتخب یکجلدی [متن فارسی]
- ۵- ک. سیریانی ، ص ۱۰۰
- ۶- همان کتاب ، ص ۱۲۴
- ۷- همان کتاب ، ص ۱۲۵
- ۸- همان کتاب ، ص ۱۲۸

منابع و مأخذ

لنین ، طرح آئین نامه کنترل کارگری ، در منتخب یکجلدی (متن فارسی)

Carmen Siriani, Control and Socialist Democracy, 1982

E.H.Carr, The Bolshevik Revolution, 1917-1923, Vol.11,
Mac Millan, 1952

Maurice Brinton, The Bolsheviks and Workers' control
1917-1921, 1970

Chris Goody, Factory committees and The Dictatorship of
The Proletariat (1981), Critique No 3, Autumn 1973

(برای متن فارسی مقاله فوق رجوع کنید به: کریس گودی، ویلیام روزنیسبرگ،
کمیته‌های کارخانه و انقلاب اکتبر، انتشارات نبرد کارگر، اسفند ۱۳۵۷)

Chris Goody, Factory committees and The Dictatorship of
The Proletariat- additional notes, Critique No5

Lenin, On Workers' control and The Nationalisation of
industry, Progress Publishers, 1970

پیشگفتاری بر نوشته رومن رازدالسکی

پک کتاب استا ندا رد آ موزشی چا پ شوروی دربارا ره اقتصادسی سوسیا لیسم، پس از اینکه به پول، کالا، دستمزد، سود، و خلاصه همه مقولات یک اقتصادکا پیتا لیستی در شوروی "سوسیا لیستی" میپردازد، در توضیح تناقض وجود این مقولات کا پیتا لیستی با تبیین ما رکس از یک اقتصاد سوسیا لیستی میگوید: پیش از تجربه شوروی، از آنجا که تجربه عملی کافی وجود نداشت، ما رکسیست ها میپنداشتند که روابط کاپالیستی و پولی با الغاء مالکیت خصوصی در سوسیا لیسم از میان خواهند رفت؛ اما "پراتیک" نشان داده که این نظرات نادرست بوده اند.^{*}

البته کتاب مزبور صراحتاً نمیگوید که ما رکسیست های صاحب "این نظرات نادرست"، کسانی جز بنیای نگذازان ما رکسیسم، ما رکس وانگلس، نیستند، و همچنین نمیگوید که عیناً با قیاس و شیوه استدلال مولف مزبور، از "پراتیک" شوروی درس دیگری هم میتوان گرفت، که اگر نه بیشتر، برای مولف ما همانقدر معتبر باشد؛ "پراتیک" شوروی نشان میدهد که مناسبات اقتصادی حاکم در شوروی، — سوسیا لیسم — آنگونه که در نظرات ما رکس مورد نظر است هیچ ربطی ندارد.

اینکه مناسبات تولیدی حاکم در شوروی نمیتواند از نظر ما رکسیسم سوسیا لیستی تلقی شود البته یک حقیقت است؛ اما واقعیت اینست که برقرار شدن سرمایه داری دولتی در شوروی تحت نام سوسیا لیسم، این تاثیر مخرب را در جنبش جهان — طبقه کارگر داشته است که آلمان سوسیا لیسم را کاملاً مخدوش کند، چنانکه گویی سوسیا لیسم تنها یک اقتصاد "مولدتر" است؛ صرفاً "برنامه" است؛ "رشد نیروهای مولده" است. چرا که بیش از نیم قرن حضور و عملکرد احزاب پیروا ردوگاه شوروی در

* — Political Economy, ed. G. A. Kozlov, Progress, Moscow, 1977, p. 126.

جنبش طبقه کارگر، احزابی که بنا بر ما راکسیم و سوسیالیسم سخن میگویند، اکنون آموزشی به مراتب نیرومند از آثار مکتوب ما راکس، که جز معدودی به حراست و دفاع از آن برخاسته اند، بر جای گذاشته است. بطوری که آنچه امروزه در اغلب مکتب و جریانات مدعی کمونیسم و ما راکسیم از سوسیالیسم فهمیده و تبلیغ میشود چیزی جز سرمایه داری دولتی نیست.

برای احیاء و تحکیم یک جنبش جهانی طبقه کارگر برای سوسیالیسم، احیاء دیدگاه ما راکس از سوسیالیسم، و تثبیت آن در قبال روایات تحریف شده از سوسیالیسم یک امر حیاتی در عرصه کار نظری است. مطلبی از رومن رازدالسکی* که در این شماره از بولتن آمده، تلاش میکند تا با رجوع به گفته های ما راکس، بخصوص در گروندریسه، از طریق بازسازی ادراک ما راکس از سوسیالیسم چند مساله گرهی را راجع به دیدگاه ها و از سوسیالیسم روشن کند. برای خوانندگانی که با رازدالسکی آشنائی ندارند، توضیح کوتاهی پیرامون نویسنده و اثر او میتواند مقدمه ای به خواندن اصل مطلب باشد.



رومن رازدالسکی سال ۱۸۹۸ در اوکراین غربی (که در آن زمان جزو امپراتوری اتریش-مجارستان بود) بدنیا آمد. در جنگ جهانی اول بعنوان سرباز قشون امپراتوری اتریش شرکت داشت، و فعالیت هایش علیه جنگ منجر به سمپاتی های او به سوسیالیست های اتریش شد. با وقوع انقلاب اکتبر رازدالسکی به جنبش کمونیستی و کمینترن پیوست، و از نخستین سازماندهان "حزب کمونیست اوکراین غربی" شد. در سال ۱۹۲۵، متعاقب بروز اختلافات میان تروتسکی و استالین در حزب بلشویک، وقتی از او خواسته شد تروتسکی را محکوم کند، با اینکه خود متمایل به تروتسکی نبود و از خط بوخارین جانبداری میکرد، به سبب کمبود اطلاعات در مورد سیستم اختلافات از چنین کاری خودداری کرد. در اوایل دهه ۲۰، از حزب اخراج شد، و در اوایل دهه ۳۰ به تروتسکیسم روی آورد و در اوکراین به تشکیل تروتسکیست ها پیوست. با شروع دومین جنگ جهانی معاشها و آغاز شد، و دوران جنگ را در گریز از این کشور به آن کشور، و همچنین در چند اردوگاه اسرای نازی ها، منجمد اردوگاه آشویتس، بسر آورد. پس از اتمام جنگ توانست خود را به آمریکا برساند. در آمریکا زندگی دشواری داشت، و گویا به سبب خطر اخراج از کشور، از فعالیت سیاسی دست کشید و وقت خود را صرف وقف تحقیق کرد. تنها با فروکش جوجنگ سرد و سپری شدن دوره

مک کارتیسم، توانست در اوایل دهه شصت مقالاتی در نشریات چاپ اروپا و آمریکائی بچاپ برساند. رازدالسکی در سال ۱۹۶۷ درگذشت.

رازدالسکی بیشتر یک مورخ بود و خود را یک مورخ مارکسیست می‌شمرد، اما شهرت او امروزه به سبب کار عظیم وی مورد گروندریسه مارکس است. رازدالسکی در سال ۱۹۴۸ در نیویورک، تصادفاً به یک نسخه از گروندریسه دست یافت، گروندریسه مارکس (پیش نویس های مارکس، نوشته سالهای ۵۸ - ۱۸۵۷، که بعد مبنای تالیف درافزوده ای بر نقد اقتصاد سیاسی، وکا پیتال قرار گرفت) برای نخستین بار در اوایل جنگ دوم جهانی در مسکو و بزبان آلمانی بچاپ رسید. گویا تنها سه یا چهار نسخه از این چاپ گروندریسه به "جهان غرب" رسیده بود. رازدالسکی فوراً اهمیت عظیم این اثر را شناخته و مارکس را با زشناخت، و تا آخر عمر اوقات خویش را صرف نوشتن شرح کثافی بر گروندریسه نمود. کتاب رازدالسکی تحت عنوان "تکوین کاپیتال مارکس"، برای نخستین بار در سال ۱۹۶۸ در آلمان به چاپ رسید.

"تکوین کاپیتال مارکس" مضامین متنوعی را در بردارد. قریب ۳۵۰ صفحه کتاب صرف تشریح مهمترین مباحث مارکس در گروندریسه، با استفاده از کلام خود مارکس شده است. (گروندریسه یادداشت های اولیه مارکس برای استفاده بعدی توسط شخص خودش بود و بقیه انتشار نشده شده. به همین دلیل شکل عرضه مطلب، و همچنین اصطلاحات و شیوه بیان آن چنانست که تنها در پرتو آشنایی با سنت فلسفی مارکس و احاطه بر مباحث کاپیتال میتوان در درستی درک کرد.) قصد رازدالسکی از این شرح مفصل این بوده تا گروندریسه را "برای دایره وسیعتری از خوانندگان" قابل دسترس کند. بیش از ۲۵۰ صفحه دیگر از کتاب "تکوین کاپیتال مارکس" به ارائه و ارزیابی یافته های نوینی در گروندریسه اختصاص دارد که در آثاری مارکس منعکس نبوده. اما گذشته از این جنبه ها، اثر رازدالسکی حاوی توضیح درخشان متد مارکس، ربط متد مارکس به دیالکتیک هگل، و از این طریق رد تعابیر پوزیتیویستی و آمپریمیستی از اندیشه های مارکس عموماً، و کاپیتال مارکس خصوصاً، میباشد. همچنین مقابله رازدالسکی با تعابیر تحریف آمیز نئومارکسیست ها (امثال سوئیزی) و نئوریکاردویی ها (امثال جوشن رابینسون) از نظرات مارکس در نقد اقتصاد سیاسی و با زشناختن قوانین حرکت سرمایه داری، برای یکی درافزوده ارزشمند به سنت ارتدکس اقتصاد مارکسی است.

یک ارزیابی انتقادی از رازدالسکی در اینجا کارمانیست، تنها اشاره به این امر لازمست که "تکوین کاپیتال مارکس" خالی از لغزش و عدم انجام نیست. این عدم انجام خصوصاً آنجا نمایان میشود که بنظر میرسد صرفاً به سبب تعلیق خاطری - هرچند رنگ پریده - به ثروت سکیم، رخنه در افکار استوار رازدالسکی راه می یابد. رازدالسکی هر چند در موارد بسیاری - از جمله در موضوع گیری در قبال

جنگ کره و رویدادهای مجارستان در ۱۹۵۶ - اختلافی جدی با انترناسیونال چهارم داشت، و با اینکه پیوند تشکیلاتی ای با تروتسکیست ها نداشت، اما هیچگاه از تروتسکیسم تنها ما نبرید و تا شیرات آن بر قالب فکری اش بجای ماند - شاید به این سبب که تا ریخا جزمبا رزه تروتسکی آلترنا تیو دیگری در برابر "استالینیسیم" سراغ نمیدید. به این ترتیب گرچه و در اواخر عمر تبیین تروتسکی از شوروی به مثابه "در حال گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم"، و "حکومت دفرمه کا رگری" را رد میکرد، اما هیچگاه خود تبیین یکپارچه و جامع نمیتوانست ا را شه کند و به نسبت ما لوف تروتسکیسم، سرمایه داری دولتی را مقوله معتبری نمیدانست.

رد پای تعلق خاطر به تروتسکیسم در نوشته های که در اینجا ترجمه شده نیز یکجا خود را نشان میدهد. رازدالسکی نظریه رگس را در مورد محدود بودن قانون ارزش به شیوه تولید سرمایه داری به روشنی تشریح میکند، و برای این نکته بدرست تا کیست میگذارد که در سوسیالیسم، از آنجا که کار مستقیماً و بلاواسطه اجتماعی است، مقوله ارزش نیروی کار و لذا ارزش برای محصولات اساساً از موضوعیت ساقط میشود. اما در یکی دو پاراگراف آخر، آنجا که صحبت از جوامع نوع شوروی میشود، بنیادگاه رازدالسکی صرفاً به سبب اقتداء به پراثر و پراژنکی (تئوریسین اقتصادی اپوزیسیون تروتسکیستی در حزب بلشویک) با فروتنی نا موجهی میگوید که او در این زمینه حرف آخر را زده، و به تعبیر پراثر و پراژنکی، در سوسیالیسم قانون ارزش در تفا دبا برنام ه همچنان به وجود خود (هر چند ربه زوال) ادامه میدهد. اما چنین عدم انسجام هایی در شرح رازدالسکی برگزیده نیست، به نظر ما آن قدر مهم نیست که اهمیت اثرش را تحت الشعاع قرار دهد. چرا که فی المثل در مورد همین مثال اخیر خواننده خواهد دید که آنچه رازدالسکی از پراثر و پراژنکی میگیرد و به متن می افزاید - به هیچ وجه از سیر استدلال و تشریح او نتیجه نمیشود، بلکه برعکس، در شنا قض آشکاری با نتیجه گیری های پیشین او از گفتار ما رگس قرار میگیرد.

بهر حال واقعیت اینست که مباحثه علیه سلطه رواجیت تحریف شده از ما رگس در رویزیونیسم روسی، مباحثه برای دفاع از سوسیالیسم ما رگس و رواج آن در جنبش طبقه کارگر، در خط مستقیم انجام نگرفته و نمیگیرد، و کسانی چون رازدالسکی، علیرغم نقطه ضعف ها، در این میان نقش مثبتی داشته و دارند. بجایست که سخن از رازدالسکی و کار او را با نقل آخرین عبارات پیشگفتار "تکوین کا پیتال ما رگس"، که تنها پس از مرگش بجا پ رسید، بپایان بریم، که حاکی از امید او به آینده ما رگسیسم و مباحثه سوسیالیستی است:

من، بنیاد بر حرفه ام، نه اقتصاد دان نمونه فیلسوف. پس
جسارت نمیگردد که شرحی برگزیده بنویسم؛ هر آینه
یک مکتب تئوریسین های ما رگسیست وجود میداشت - و در

سی سال نخست این قرن چنین مکتبی وجود داشت - کسبه برای انجام این تکلیف به‌ترمه‌ها بود، اما آخرین نسل تنویرین‌های برجسته ما رگسیست اکثر قربانی ترور هیتلر یا استالین شدند، تروری که رشد بیشتر گنجینه اندیشه‌های ما رگسیستی را بمدت چند دهه قطع کرد، در چنین اوضاعی احساس میکنم مکلفم تا این اثر را - با همه کژی‌ها و کاستی‌هاش - به عموم خوانندگان عرضه دارم؛ به‌ایمن امید که نسل جدیدی خواهد آمد که برای او یکبار دیگر تنویری ما رگس سرچشمه زنده‌دانش است و نیز سرچشمه زنده عمل سیاسی‌ای که این دانش‌بدان ره‌میگشاید.*



مطلب ترجمه شده، فصل ۲۸ از کتاب تکوین کا پیتال ما رگس است که از متن انگلیسی ترجمه شده. در مورد نقل قول‌ها از گروندریسه ما رگس، متأسفانه ترجمه فارسی گروندریسه چندان قابل استفاده نبود و تمام نقل قول‌ها مستقیماً از متن انگلیسی گروندریسه ترجمه شده‌اند. آنچه بین دو علامت [] افزوده شده از مترجمین فارسی است و آنچه در بین دو علامت { } آمده، افزوده رازدالسکی به عبارات ما رگس است. این افزوده‌ها برای تسهیل قرائت و گاه‌ها به‌مید تسهیل فهم مطلب است و بدیهی است خواننده میتواند آنها را ندیده بگیرد. در مورد یادداشت‌ها و زیرنویس‌ها، آنچه با حرف م. مشخص شده از مترجمین فارسی است و بقیه از خود رازدالسکی.

۱. ۲. ۱.

-
- * - اطلاعات مربوط به زندگی و کار رازدالسکی از منابع زیر اخذ شده است.
- یادنامه و در نشریه "انترناسیونال چهارم" (Quatrième Internationale)، آوریل ۱۹۶۸، نقل شده در نشریه کریتیک (Critique) شماره‌های ۱۱-۱۰، ۱۹۷۹.
- مقدمه مترجم انگلیسی بر کتاب رازدالسکی، انگلس و خلق‌های "غیرتاریخی"، مقاله ملی در انقلاب ۱۸۴۸، کریتیک شماره ۱۹-۱۸، ۱۹۸۷.
- نسخه انگلیسی تکوین کا پیتال ما رگس، ۱۹۷۷.

www.KetabFarsi.com

مارکس: درباره جامعه سوسیالیستی حدود تاریخی قانون ارزش

رومن رازدالسکی*

۱ - مارکس: درباره تکامل فردیت بشر تحت نظام سرمایه داری

قول مشهوری است که بنیانگذاران مارکسیسم هرگونه "تصویرپردازی از آینده" را، تا آنجا که به ایجاد سیستم‌های سوسیالیستی ساخته و پرداخته، ناشی از "اصول ازلی - ابدی عدالت" و "قوانین تحول نا پذیر طبیعت بشری" دلالت داشت، مردود می‌شمردند. چنین سیستم‌هایی هرچند در آن دوره‌هایی که برای اولین بار مطرح شدند لازم و موجه بودند، اما بمجرد اینکه جنبش روبه رشد کارگری در تفسیر ماتریالیستی تاریخ، که توسط مارکس و انگلس ارائه شد، پایه‌ای علمی یافت، به مانعی بر سر راه آن مبدل شدند. این پایه علمی بر دکترین‌های سوسیالیست‌های تخیلی - به مراتب برتری داشت، و با پیدم ساله درک از آینده سوسیالیستی را به شیوه‌ای از بیخ و بن متفاوت طرح میکرد. سوسیالیسم دیگر نه بعنوان یک آرمان صرف، بلکه بمنزله مرحله‌ای ضروری در تکامل بشریت، اوج واقعی تمام تاریخ گذشته - نمایان شد؛ و لذا جامعه سوسیالیستی آینده تنها تا بدانجا قابل طرح بود که نطفه‌های مشهود این شکل اجتماعی جدید میتواند در تاریخ و در گرایش‌های تکاملی آن جستجو و یافت شود. این البته بدان معنا نیست که مارکس و انگلس هیچ درکی از سامان اقتصادی و اجتماعی سوسیالیسم نداشتند (نظری که اپورتونیست‌ها اغلب به آنها نسبت میدهند)، و یا خیلی ساده مطلب را بکمره به نوادگان ما واگذار کردند، چنانکه گویی غفلت علمی تشویریها نشان اصلاً در همین است. برعکس، چنین

مفاهیمی در دستگاه تئوریک ما رکس نقشی بارز و برجسته داشتند. بررسی آثار اصلی بنیانگذاران ما رکسیم این ادعا را بطور قانع کننده ای نشان میدهد. بعنوان نمونه، کاپیتال ما رکس را در نظر بگیرید، که هم در پی بررسی ساختار درونی و قوانین حرکت شیوه تولید سرمایه دار است و هم در پی ارائه اثبات و ضرورت "تحول عظیمی" که باید امحای "از خود بیگانگی" بشر یعنی چیزی را به همراه آورد که بشریت از طریق آن "حاکم واقعی و آگاه طبیعت و اجتماع خویش" خواهد شد (انگلس). بدین ترتیب ما در کاپیتال، و دیگر آثار تاریکاتی آن، مدام بسه مباحث و اشاراتی برمیکوریم که سروکارشان با مسائل یک جامعه سوسیالیستی است؛ مباحث و اشاراتی که بخصوص وجوه اشتراک و افتراق ما رکس با تئوری های سوسیالیست های تخیلی را روشن میکنند.

این مباحث ما حاصل ضروری متد دیالکتیکی و ماتریالیستی مارکس اند. این متدی است که میخواهد هر پدیده اجتماعی را در سیر شدن، وجود، و مرگش دریا بد. و بدین ترتیب این متدهم ما را به "شیوه های تولید تاریخی قدیم" توجه میدهد و هم به نقاطی چشم دارد که "در آن الفای شکل کنونی مناسبات تولید علائمی از شدن خود بروز میدهد" [یعنی] پرتوی از آینده است. همانگونه که، از یکسو، مراحل ماقبل بورژواشی [اکنون] بمنزله مراحل صرفاً تاریخی، یعنی پیش شرط های ملنی، نمایان میشوند، و افاع معاصر تولید نیز به همین ترتیب دست اندر کار الفای خود ولذا ایجاد پیش شرط های تاریخی برای حالت جدیدی از جامعه مینمایند.^۲

مطالعه دیالکتیکی - ماتریالیستی شیوه تولید سرمایه داری بدین ترتیب مستقیماً به مقابله این شیوه تولید از یکسو با شکل بندی های اجتماعی ماقبل سرمایه داری، و از سوی دیگر با سامان اجتماعی سوسیالیستی که جایگزین آن میگردد منجر میشود. "مبادله خصوصی" تمای محمولات کار، تمای فعالیت ها و تمای ثروت، نه تنها با توزیع مبتنی بر فردستی و فرودستی طبیعی یا سیاسی افراد نسبت به یکدیگر... (صرف نظر از خصلت این فردستی و فرودستی؛ بدرسالارانه، باستانی، یا فئودالی) بلکه با مبادله آزاد در میان افرادی که بر مبنای تعلق و کنترل اشتراکی و سائل تولید مجتمعند نیز در تباد است.^۳ از اینجا تقسیم کل تاریخ بشر به سه مرحله - در شکل یک تثلیث دیالکتیکی - نتیجه میشود: "مناسبات وابستگی شخصی (که در آغاز به تمای خود انگیخته اند) نخستین اشکال اجتماعی اند، که در آنها ظرفیت تولیدی بشر تنها تا حد مختصری آنهم در نقاط پراکنده رشد مییابد. استقلال شخصی مبتنی بر وابستگی های شیئی ای دومین شکل [اجتماعی] بزرگ است، که در آن نظامی از متابولسم عمومی اجتماعی، نظامی از مناسبات همگانی، از نیازهای همه جانبه و ظرفیت های عمومیت یافته، برای نخستین بار

شکل میگیرد. فردیت آزاد، مبتنی بر رشد عمومیت یافتهٔ افراد و سیادت ایشان بر قدرت تولید اشتراکی و اجتماعی‌شان بعنوان ثروت جمعی خود، مرحلهٔ سوم است. مرحلهٔ دوم شرایط مرحلهٔ سوم را بوجود میآورد.^۴

بدین ترتیب تا ریخ بشر بر حسب پایه‌ای‌ترین حاصل نهائی آن، یعنی بعنوان یک پروسهٔ ضروری رشد و تکامل همهٔ جانیهٔ شخصیت انسان و آزادی آن، مدنظر قرار میگیرد. با اینحال، از نظر مارکس مسألهٔ آنقدرها بر سر نشان دادن ضرورت این پروسه نبود، (این را پیش از آن فلسفهٔ کلاسیک آلمان دریافته بود)، بلکه بر سر رها نیدن این کشف از توهمات ایدئولوژیک و متکی ساختن آن بر بنیان مستحکم تاریخ واقعی، یعنی تکامل مناسبات اجتماعی تولید بود. و این کار تنها با کمک روش ماتریالیستی ممکن بود.

در گروندریسه می‌خوانیم: "وقتی به مناسبات اجتماعی‌ای که یک نظام تکامل نیافته مبادله، ارزش مبادله، پولی {یعنی مناسبات ماقبل سرمایه‌داری} را تشکیل میدهند می‌نگریم... از همان ابتدا روشن است که در چنین جامعه‌ای افراد، هر چند روابط‌شان بظواهر شخصی تراست، تنها بعنوان افرادی محبوس در چهارچوب تعریفی معین، بعنوان لبردفثودال و واسال، ارباب و رعیت، و غیره، و یا بعنوان اعضای یک کاست و غیره، و یا بعنوان اعضای یک رده و غیره، با یکدیگر رابطه می‌یابند. در چهارچوب رابطهٔ پولی، در نظام مبادله‌ای تکامل یافته (و این ظاهراً دمکرات‌ها را شیفته و فریفته میکند) پیوندهای وابستگی فردی، پیوندهای ناشی از تعاملات خونی، تحصیلی، و غیره، در حقیقت می‌درند، می‌گسلند... و افراد مستقل بنظر می‌رسند^۵...، یعنی آزادند با هم برخورد کنند و در چهارچوب ایسن آزادی به مبادله بپردازند؛ اما تنها در نظر کسی اینگونه مینمایند که آنان را منتزع از شرایط، شرایط موجودیت‌شان که اینان در چهارچوب آن با یکدیگر ارتباط می‌یابند، مینگرد... تعریف شده بودن افراد، که در حالت قبیل بصورت محدود شدن شخصی یک فرد بوسیلهٔ فرد دیگر ظاهر میشود، در حالت دوم چنین مینماید که به محدود شدن عینی فرد بوسیلهٔ مناسباتی مستقل از او، و خود بسنده تکامل یافته است. از آنجا که فرد واحد توانائی دفع تعریف شخصی خود را ندارد، اما مناسبات خارجی را براحتی میتواند مغلوب و مقهور خویش سازد، در حالت دوم آزادتر بنظر میرسد. اما مطالعهٔ دقیق‌تر این مناسبات خارجی، این شرایط، نشان میدهد که برای افراد یک طبقه و غیره، ممکن نیست برای این مناسبات بطور همگانی غلبه یابند، مگر آنکه این مناسبات را نابود کنند. یک فرد بخصوص ممکن است تصادفاً بتواند برای این مناسبات سوار شود، اما تودهٔ تحت حاکمیت آن نمیتواند؛ چرا که صرف وجود این مناسبات بیانگر بندگی، بندگی ضروری تودهٔ افراد است. این مناسبات خارجی ابتدا به معنای الغای مناسبات وابستگی [شخصی]

نیستند؛ بلکه عبارت از مستحیل شدن این مناسبات در شکلی عام اند؛ صرفاً ظهور شکل دقیق‌تر و پیچیده‌تر بنیان عام مناسبات وابستگی شخصی اند.^۶

در گروندریسه، در یادداشتی حاشیه‌ای بر بررسی "قدرت عینی پول"، چنین می‌خوانیم: "گفته‌اند و شاید بگویند که زیبایی و عظمت آن [روابط شیئی و از خود بیگانه] انسانها با یکدیگر، که پول مظهر آنست] دقیقاً در همین است: در این پیوند متقابل خودروئیده، در این متابولسم مادی و فکری که از علم و اراده، افراد مستقل، و خود مسبوق به استقلال و بی تفاوتی آنان نسبت به یکدیگر است، و این پیوند عینی، به یقین، بر نداشتن هیچ پیوندی، یا بر پیوندی صرفاً محلی و مبتنی بر علقه‌های خونی، و یا مبتنی بر مناسبات بدوی، طبیعی یا آقا-نوگری، ارجح است. این نیز بهمان اندازه یقین است که افراد نمیتوانند بر پیوندهای متقابل اجتماعی خود، که مخلوق خودشان نیست، سیادت یابند.^۷ اما این تصور که این پیوند عینی صرف یک مشخصه خودروئیده و طبیعی افراد ذاتی آنهاست و از فطرت آنها (در مقابل علم و اراده آگاهان) جداشی ناپذیر، تصویری بس بی‌مایه است... این پیوند، محصول آنهاست، یک محصول تاریخی است، متعلق به مرحله خاصی از تکامل آنهاست. خلعت بیگانه و مستقل این پیوند که اکنون در مقابل افراد قرار میگیرد تنها اثبات آنست که اینان هنوز دست‌اندر کار خلق شرایط زندگی اجتماعی خویش‌اند، و هنوز زیستن اجتماعی را، بر مبنای این شرایط، آغاز نکرده‌اند. این پیوند افراد نیست در چهارچوب مناسبات تولیدی خاص و محدود." هرچند: "در مراحل متقدم تکامل بنظر میرسد که فرد واحد رشدی پرمایه‌تر یافته است، چه و هنوز روابط [خارجی] خویش را در حد کمال ساخته و پرداخته نکرده، یا [بعبارت دیگر] آنها را بصورت قوای اجتماعی مستقل و مناسباتی در تقابل با خویش علم نکرده است. حسرت با زگشت به آن پرمایه‌گی اولیه همان قدر مضحک است که اعتقاد به آنکه با [رسیدن به] این بهیماگی کامل، که وصف مشخصه عصر جدید^۸ است، تاریخ به نقطه ایست خود رسیده.^۹ دیدگاه بورژواشی هرگز از حد این تضاد میان خود و این دیدگاه رمانتیک فراتر نرفته است، و لذا این یک بعنوان آنتی تزم شروع آن اورتا پائیان مبارکش همراهی خواهد کرد.^{۱۰}

ایراد اصلی مفهوم بورژواشی آزادی اکنون بدین ترتیب روشن است: شیوه برخورد غیر تاریخی حامیانش که تکامل فردیت را، که مختصه یک دوران خاص و یک شیوه تولید خاص است، امری مطلق میکنند و آنرا با تحقق "آزادی و بس" * خلط میکنند، ("درست مانند کسی که معتقد به مذهب خاصی است و

آنرا یگانه مذهب، و همهٔ مذاهب غیر آن را مذاهب کاذب می‌شمارد.^{۱۱} اینان خیلی ساده نمی‌توانند بفهمند که آزادی بورژوازی تجسم "آزادی علی‌العموم" نیست، سهل است، یک محصول بسیار مشخص شیوهٔ تولید سرمایه‌داریست، و لذا از تعاملی محدودیت‌های آن سهم می‌برد. زیرا افراد بشر، که از محدودیت‌های پیشین‌رهای یافته‌اند، در سرمایه‌داری به انقیاد قید جدیدی درآمده‌اند که همان حاکمیت شیئیت یافته، مناسبات تولیدشان یعنی نیروی کور رقابت و [بخت و] تصادف است، که در رگ و پی ایشان رسوخ یافته.^{۱۲} آنان اکنون از جهتی آزادی بیشتر، و از جهتی دیگر آزادی کمتری دارند.

این طرز تفکر غیر تاریخی در نحوهٔ برخورد اقتصاددانان بورژوا (وایدئولوگ‌های بورژوا بطور کلی) به روشنترین وجه منعکس است. مارکس می‌گوید هر چند رقابت "تاریخ‌الغای عضویت اجباری در گیلدها"، مقررات حکومتی، تعرفه‌های داخلی و امثال آن در یک کشور - همچنانکه لغو تحریم‌های اقتصادی، ممنوعیت‌ها و تعرفه‌های حمایتی در سطح بازاری جهانی - می‌نماید، هرگز "از این وجه صرفاً نفیی ...، این وجه صرفاً تاریخی، مورد بررسی قرار نگرفته؛ ... و این در عین حال به این تلقی بمراتب پوچ‌تر انجامیده که رقابت عبارت از برخورد انسان‌های نامقید است که تنها چیزی که محدودشان میکند منافعتشان است، عبارت از جذب و دفع انسان‌های آزاد نسبت به یکدیگر است، و لذا عبارت از حالت وجودی مطلق [یا غائی] فردیت آزاد در حوزهٔ مصرف و مبادله است."

مارکس [در دنباله] اضافه می‌کند: "چیزی از این نادرست‌تر نیست." زیرا، اولاً، "اگرچه رقابت موانع مناسبات و شیوه‌های تولیدی پیشین را منحل کرده، باید قبل از هر چیز توجه داشت که چیزهایی که در مقابل آن حکم مانع را داشتند حدود ذاتی شیوه‌های تولیدی پیشین بودند، که این شیوه‌های تولیدی در چارچوب آنها تحرک و تکامل داشتند. این حدود وقتی بصورت مانع درآمدند که نیروهای تولیدی و مناسبات تبادل^{***} آنقدر تکامل یافته بودند که سرمایه علی‌الاطلاق را قادر سازند بعنوان رکن مسلط تولید ابراز وجود کند. حدودی که رقابت از هم درید عبارت از موانع حرکت، تکامل و تحققش بودند. بهیچوجه چنین نیست که رقابت بدین طریق کلیهٔ حدود، یا کلیهٔ موانع را ملغی کرد، بلکه تنها با حدودی چنین کرد که با آن در تناظر نبودند، مانعش بودند.^{۱۳} رقابت

* گیلد (guild) جامعهٔ صنعتگران در اوان پیدایش سرمایه‌داری است که

اهل هر حرفه را ملزم بهقیود معینی در پذیرش کار، یا حفظ اسرار حرفه‌ای می‌ساخت - م.

** relations of intercourse - مفهومی کلی که متضمن هرگونه

مراودهٔ انسان‌ها با یکدیگر، و از جمله مناسبات تولید و مبادله، است - م.

در محدودهٔ حدود خود - هر قدر هم این حدود از دیدگاه رفیع تر مانع بنماید ... - احساس آزادی، و آزادی از موانع - یعنی تنها بوسیلهٔ خود محدود شدن، تنها از جانب شرایط حیات خویش محدود شدن - میکند. دقیقاً همانگونه که صنعت گیلد، در روزگار رونق خویش، در قالب سازمان گیلد، کمال آزادی مورد نیازش یعنی مناسبات تولیدی مناظر خود را مییافت. بی جهت نیست که این مناسبات را وجود خارجی بخشید، و بعنوان شرایط ذاتی خویش - ولذا قطعاً نه بعنوان موانع دست و پا گیر - تکامل داد. وجه تاریخی نفی نظام گیلد و غیره بوسیلهٔ سرمایه و از طریق رقابت آزاد، گویای چیزی جز این نیست که سرمایه، پس از آنکه بوسیلهٔ شیوهٔ مراودهٔ مقتضی و مناسبتش بقدر کافی نیرو گرفت، آن موانع تاریخی را که در مسیر حرکت مقتضی و مناسبتش ایجاد اشکال و سد میکردند از سر راه روبید.

معدالک، رقابت بهیچوجه تنها دارای این وجه نفی، تنها دارای این جایگاه تاریخی نیست؛ بلکه جوهر عبارت از تحقق شیوهٔ تولید سرمایه داریست.^{۱۴} بدین ترتیب این گفته که "در چهار چوب رقابت آزاد افراد، در پی برآوردن نفع خصوصی صرف خود، نفع مشترک یا در واقع عمومی^{۱۵} را تحقق میبخشند" بیانگر چیزی جز یک توهم نیست. چرا که "رقابت آزاد افراد را آزاد نمیکند؛ بلکه در واقع سرمایه را آزاد میکند. مادام که تولید مبتنی بر سرمایه شکل ضروری، ولذا مناسب ترین شکل تکامل نیروی اجتماعی تولید است، حرکت افراد در چهار چوب شرایط ناب سرمایه آزادی آنها جلوه میکند؛ که متعاقباً در بازنگریها و تأملات مداوم [ایدئولوگ های حامی آن] در باب موانع جا رفته بوسیلهٔ رقابت آزاد، به همین عنوان، [بعنوان آزادی]، بیان جزئی نیز مییابد."^{۱۶} هم از اینروست "بی مایگی این نظر که رقابت آزاد عبارت از تکامل غائی آزادی بشریت، و نفی رقابت آزاد = نفی آزادی فردی و نفی تولید اجتماعی مبتنی بر آزادی فردی. رقابت آزاد چیزی جز تکامل آزادانه بر مبنای محدود - مبنای حاکمیت سرمایه - نیست. این نوع آزادی فردی بدین ترتیب در عین حال کالبدترین [نحو] به بند کشیده شدن فردیت است تحت شرایط اجتماعی که شکل نیروهای عینی، و حتی شکل اشیاء قدر قدرت را بخود میگیرند. تحلیل واقعیت رقابت آزاد تنها پاسخ عقلانی به پیغمبران طبقهٔ متوسط است که آنرا به عرش می رسانند، یا به سوسیالیست ها که آنرا تف و لعنت می کنند."^{۱۷} در حقیقت "اظهار اینکه رقابت آزاد = شکل غائی تکامل نیروهای تولیدی ولذا آزادی انسان، معنائی جز این ندارد که حاکمیت طبقهٔ متوسط غایت تاریخ جهان است؛ فکری یقیناً خوشایند برای نوکیهان پریروز."^{۱۸}

روشن است که آنچه در اینجا میخوانیم صرفاً ادامهٔ همان افکار است که پیش از این در ایدئولوژی آلمانی به آنها برخورد ایم؛ یعنی این که تکامل نیروهای

تولیدی در سیرتاریخ بشر وضعی بوجود آورده که در آن مناسبات وابستگی فردی اولیه جای خود را به مناسبات ساده عینی [شیئی‌ای]، و پیوند اجتماعی محلی و ملی جای خود را به پیوندی جهانی داده است. مارکس و انگلس پیش از این در ایدئولوژی آلمانی خصلت متناقض و دووجهی پیشرفت اجتماعی پیشین را متذکر شده اند؛ پیشرفتی که از یکسو سبب پیدایش فردی اجتماعی، با توانائی رشد بیشتر و با نیازهای گسترده شد، اما از سوی دیگر موجب وسیعترین "بیگانگی" و "پوچی" این فرد گردید. و بالاخره، [در همان کتاب] شاهد این بحث هستیم که رهائی نوع بشر از قیود فئودالی و سایر قیود، توسط سرمایه، تنها یک آزادی ظاهری را بوجود میآورد، و آزادی کامل، یعنی "رشد بدیع و آزادانهٔ افراد" تنها در کمونیسم واقعیت مییابد. در ایدئولوژی آلمانی میخوانیم: "در عالم تصور، افراد در تحت سلطهٔ بورژوازی آزادتر از پیش بنظر میرسند، زیرا شرایط حیاتشان امری تصادفی [در تقابل با شرایط از پیش تعریف شدهٔ سابق] بنظر می‌رسد؛ ولی البته در واقعیت کمتر آزادند، چرا که بیشتر [از سابق] دستخوش تعدی اشیاء اند." و دقیقاً همین حق برخورداری بدون مزاحمت در چهارچوب مشروط معینی - از بخت و تصادف است { که } تاکنون آزادی فردی نام گرفته. ^{۱۹} این مفهوم در گروندریسه شرح و بسط بیشتری می‌یابد؛ منتهی اینجا بدیل آن، یعنی وجهه اثباتی رقابت - پیشرفت واقعی و بالفعلی که "آزادی ظاهری بورژوازی" بوجود آورد - با وضوح و تاکید بسیار بیشتری بیان میشود.

این را میتوان از پاراگرافی که در آن مارکس به "جهان کودکانهٔ باستان" در تقابل با جهان نوین سرمایه‌داری می‌پردازد، به بهترین نحو دریافت. مارکس در آنجا می‌گوید: "آیا در جهان باستان هرگز به تفحصی در این باب که کدام شکل مالکیت و غیره مولدترین شکل است، بیشترین ثروت را تولید می‌کنند، بر نمی‌خوریم؟ [در پاسخ باید گفت که در آنجا] هر چند کاتو میتواند به تفحص در این مسأله بپردازد که کدام شیوهٔ کاشت در یک مزرعه بیشترین محصول را بدست میدهد، و پروتوسوس حتی میتواند پولش را با بهترین نرخ بهره وام دهد، اما ثروت بصورت هدف تولید ظاهر نمیشود، بلکه مسأله همواره اینست که کدام شکل دارائی بهترین شهروندان را بوجود می‌آورد." در جهان نوین وضع کلی غیر از این نیست. در این جهان "ثروت در تمام اشکال آن بصورت چیزی ظاهر میشود - خواه این چیز شیئی باشد یا رابطه‌ای که بواسطت آن شیئی، تحقق مییابد - چیزی که نسبت به فرد خارجی و تصادفی [یا عرضی] است. پس دیدگاه قدیم، که در آن بشر - صرفنظر از خصلت محدود ملی، مذهبی، سیاسی اش - بعنوان هدف تولید مدنظر است در قیاس با جهان نوین، که در آن تولید هدف انسان، و ثروت هدف تولید مینماید، بسیار متعالی بنظر میرسد. اما آیا ثروت در حقیقت، یعنی وقتی شکل محدود

بورژواژی آن برگرفته شود، چیزی جز عمومیت یافتن نیازهای فردی، ظرفیت‌ها، لذت‌ها، نیروهای مولده، و غیره، است که از طریق مبادله همه‌جانبه ایجاد گردیده؟ چیزی جز غایت تکامل چیرگی بشر بر نیروهای طبیعی است، اعم از آنچه طبیعت خوانده می‌شود و طبیعت خود بشر؟ چیزی جز فعال شدن تا موت تمام استعداد های خلاق است بدون وجود هیچ پیش‌شرطی (مگر تکامل تاریخی پیشین) که این کلیت تکامل، یعنی تکامل کلیه قوای بشری علی‌العموم را به هدفی در خود، و نه هدفی که با ملاکی از پیش معین سنجیده شود، بدل می‌کند؟ چیزی جز حالتی است که در آن انسان دیگر خود را در یک شکل خاص بازتولید نمی‌کند بلکه همه‌جانبه بودن خود را تولید می‌کند؟ و می‌کوشد در حد چیزی شده باقی نماند، بلکه در حرکت مطلق شدن باشد؟ در اقتصاد بورژواژی - و در دورانی از تولید که اقتصاد بورژواژی با آن در تناظر است - این تحقق کامل محتوای بشری بصورت یک تخلیه کامل، این عینیت یافتن همه‌جانبه بصورت بیگانگی مطلق،^{۲۰} و این بدور افکندن هرگونه هدف محدود و یکجانبه بصورت قربانی شدن بشر بعنوان هدفی در خود در پای هدفی یکسره خارجی، درمی‌آید. به همین دلیل است که جهان کودکان باستان از جهتی متعالی ترمین می‌آید، و از جهت دیگر، در تمام قضایائی که در آن‌ها اشکال و صور بسته و محدودیت‌های حی و حاضر جستجو می‌شوند واقعاً متعالی‌تر است. [جهان باستان] رضایت خاطر است از یک دیدگاه محدود؛ حال آنکه عصر نوین هیچ رضایت‌خاطری بدست نمی‌دهد؛ و یا، هر جا که بنظر میرسد از خود رضایت خاطر دارد، مبتذل است.^{۲۱}

تضاد میان نقد مارکسیستی و نقد رمانتیکی سرمایه‌داری در اینجا با وضوح خاصی بیان شده است؛ مارکس رمانتیک‌ها را تنها بخاطر "اشک‌های احساساتی‌شان"^{۲۲} یا بدین خاطر که آنان برای عوا مغریبی "کیسه گدائی پرولتاریا را پیش‌پا پیش صفوف خود بعنوان پرچم حرکت میدادند" در حالی که در همان حال "مهر و نشان کهن فئودالی" را در پشت خویش پنهان ساخته بودند،^{۲۳} مورد حمله قرار نمی‌داد، بسیار بیشتر از اینها آنان را بخاطر ناتوانی‌شان از درک "سیرتاریخ نوین" - یعنی ضرورت داشتن و ترقی بودن تاریخی نظام اجتماعی بورژواژی که مورد انتقاد ایشان بود - و در عوض محدود ساختن خویش به رد اخلاقی آن، نکوهش میکرد.

هیچکس منکر آن نیست که حاکمیت سرمایه مبتنی بر بیرحمانه‌ترین شکل مکیدن کار اضافه، مبتنی بر استثمار و استثمار پرورده مردم است. در این زمینه سرمایه‌داری یقیناً "بر تمامی نظام‌های تولیدی پیشین - که مبتنی بر کار مستقیم اجباری بودند - از لحاظ انرژی، حد و مرز شناسی و کارآئی بیرحمانه‌اش، پیشی می‌گیرد."^{۲۴} اما تنها سرمایه "ترقی تاریخی را در خدمت ثروت به بند کشیده است"^{۲۵}؛ تنها شکل سرمایه‌دانه تولید است که "به شیوه استثمار دوران سازی بدل می‌گردد که در سیرتکامل تاریخی‌اش، و از طریق سازماندهی پروسه کار و

پیشرفت عظیم تکنیک، تنها می‌ساخته را اقتصادی جامعه را چنان متحول می‌سازد که برتنامی ادوار پیشین سرمایه می‌گسترند.^{۲۶}

بدین ترتیب تولید سرمایه‌دارانه به اعتبار خصلت تعمیم‌یافته‌اش، و گشایش‌دهش به ایجاد تحول مستمر در نیروهای مادی تولید، با تمام شیوه‌های تولید سابق از بیخ و بن تفاوت دارد. اگر مراحل ماقبل سرمایه‌داری تولید بدلیل تکنیک‌های بدوی و تکامل نیافته‌شان قادر نبودند کار را بیشتر از حد لازم برای معاش بلافصل [یعنی قوت لایموت] افزایش دهند پس "وجه عظیم تاریخی سرمایه" عبارت از این واقعیت است که سرمایه "کار اضافه تولید میکند؛ اضافه* از لحاظ ارزش مصرف صرف، از لحاظ قوت لایموت"^{۲۷} و سرمایه‌این کار را از طریق رشد دادن بیسابقه، از یکسو، نیروهای اجتماعی تولید و، از سوی دیگر، نیازها و ظرفیت‌های بشری برای کار، به انجام می‌رساند.

در قطعه‌ای بویژه چشمگیر و خیره‌کننده درگروندریسه می‌خوانیم: "پایان کار تاریخی سرمایه هنگامی فرا می‌رسد که، از یکسو، نیازها به چنان درجه‌ای از رشد رسیده باشند که کار اضافه فرا تر و بیشتر از ضرورت، خود بدل به نیاز عامی برخاسته از خود در نیازهای فردی شده باشد؛ و از سوی دیگر، انضباط شدیدی که سرمایه بر نسل‌های پیاپی تحمیل می‌کند سخت‌کوشی کلی را به خصلت کلی بشریت تبدیل ساخته باشد؛^{۲۸} و، بالاخره، هنگامی که نیروهای تولیدی کار، که سرمایه‌آنها را با جنون نامحدودش برای ثروت بی‌امان شلاق می‌زند و بجلو می‌راند، و رشد آن شرایطی که این جنون در آن قابل تحقق است، به مرحله‌ای از شکوفا می‌رسیده باشند که [اولاً] داشتن و حفظ ثروت عمومی مستلزم زمان کار کمتری از سود کل جامعه باشد، و [ثانیاً] رابطهٔ جامعهٔ کارکنندگان با بازتولید متزاید آن [آن جامعه]، یعنی بازتولید پیوستهٔ فراوان تر و فراوان تر آن، بصورت رابطه‌ای علمی درآمد، و لذا انسان از انجام کاری که یک شبی [ماشین] می‌تواند بجای او انجام دهد، فراغت یافته باشد. ... کشش بی‌وقفهٔ سرمایه بسوی شکل عام ثروت کار را به فرا سوی حدود دنیا زمندی خرد طبیعی می‌راند، و بدینسان عناصر مادی لازم برای تکامل فردیتی غنی را بوجود می‌آورد که در تولید و در مصرفش به یکسان همه جا نبه و جامع است، و بنا بر این کارش نیز دیگر صورت کار ندارد بلکه صورت شکفتگی کاملاً نفس‌فعالیت را دارد،^{۲۹} شکفتگی‌ای که در آن ضرورت طبیعی در شکل بلاواسطه‌اش از میان رفته است؛ چرا که نیازی تاریخی خلق شده، جای نیازی طبیعی را گرفته است. به این دلیل است که سرمایه مولد است؛ یعنی رابطه‌ای حتمی و ضروری

* درگروندریسه بجای "اضافه" (surplus) دوم، "زائد" (superfluous) آمده است.

برای تکامل نیروهای مولده اجتماعی است. سرمایه به این عنوان تنها هنگامی ساقط میشود که تکامل خود را این نیروهای مولده به مواضع خویش در وجسود خود سرمایه برمیخورد. " ۳۰

بعبارت دیگر، در حالیکه کلیه شیوه‌های تولید پیشین ناگزیر باید بسته پیشرفت بسیار کنند نیروهای مولده، ۳۱ و یا حتی رکود آنها طی دوره‌های طولانی، رضایت میدادند، سرمایه نقطه آغاز حرکتش را "نا بود سای مداوم مفروضات موجود خود بعنوان پیش شرط بازتولیدش قرار میدهد. ... سرمایه با وجود محدودیت ماهوی اش، در جهت رشد جهاشمول نیروهای مولده تلاش میکند، ۳۲ ولذا پیش شرط شیوه تولید جدیدی میگردد که بر تکامل نیروهای مولده بمنظور بازتولید و یا حداکثر بیست وضعیت معین مبتنی نیست، بلکه شیوه تولیدیست که در آن رشد آزادانه، نامقید، پیشرونده و جهاشمول نیروهای تولیدی خود پیش شرط [وجود] جامعه ولذا بازتولیدش را تشکیل میدهد؛ شیوه تولیدی که در آن پیش‌تر رفتن از نقطه عزیمت تنها پیش شرط موجود است. " ۳۳ تنها برای بنیان جدید است که "عمومیت یافتن [جهاشمول شدن] فردیت ... نه عمومیت یافتنی آرمانی یا خیالی، بلکه عمومیت یافتن مناسبات واقعی و آرمانی او؛ ولذا ایضا درک تاریخ خود بمثابة یک پروسه و باز شناخت طبیعت (که شامل نیروی عمل کننده بر طبیعت نیز هست) بعنوان پیکرو واقعی خویش" برای فرد امکانپذیر می‌گردد. ۳۴

۲ - نقش ماشین بعنوان پیش شرط مادی جامعه سوسیالیستی

مارکس در گروندریسه چنین میگوید: "اگر نتوانیم آن شرایط مادی تولید و مناسبات مبادله، مناظر آن را که لازمه جامعه بی طبقه اند در جامعه کنونی پنهان بیابیم همه تلاشها بمان برای فروپاشیدن آن خوش‌نیتی دون‌کیشوت وار خواهد بود. " ۳۵ پس آن شرایط مادی تولید که گذار به جامعه بی طبقه را ممکن و ضروری میسازند کدامند؟ پاسخ را باید بدو در تحلیل مارکس از نقش ماشین یافت، که نشان میدهد، از یکسو، چگونه تکامل سیستم‌های ماشین‌های اتوماتیک فردکارگر را به سطح نوعی ابزار، به صرفا آنی* از آنات پروسه کار، تنزل میدهد؛ اما ایضا، از سوی دیگر، چگونه خود همین تکامل همزمان پیش شرط‌های کاهش میزان صرف انرژی بشری در پروسه تولید را به یک میزان حداقل بوجود میآورد. و دیگر آنکه این پروسه مجال جایگزین شدن کارگر

* آن = moment (لحظه وجودی)، در اصطلاح مارکس (و هگل) منظور یک جنبه از پدیده در حال انکشاف و حرکت است - م.

یک وجهی امروز با افراد رشد یافته و همه‌جانبه‌را که برای‌شان "کارکردهای" اجتماعی مختلف، در حکم اشکال معادل فعالیت‌اند "فراهم‌میاورد، اینها همه را میتوان در جلد اول کا پیتال و در گروندریسه یافت. با این وصف، گروندریسه حاوی مباحثی پیرامون نقش ماشین است که در کا پیتال وجود ندارد. صلابت این مباحث، علیرغم این واقعیت که متجاوza صدسال پیش نوشته شده‌اند، هنوز احساسی از هیجان و احترام در انسان برمی‌انگیزند و شماری از برجسته‌ترین تماویری‌را که تخیل بشری تاکنون بدان دست یافته است عرضه میدارند.

ما رکس مینویسد: "مبادله" کا رزنده با کا رتعیین یافته** - یعنی بیان شدن کا را اجتماعی در شکل تضاد سرمایه و کارمزدی - تکامل غائی رابطه ارزش و تولید مبتنی بر ارزش است. پیش شرط آن [پیش شرط مبادله کا رزنده و کارتعیین یافته] این است و این میماند: توده زمان کا ر بلا فصل، یعنی کمیت کا ر بخدمت گرفته شده، بمنزله عامل تعیین کننده در تولید ثروت. اما به درجه‌ای که صنعت بزرگ توسعه مییابد، ایجاد ثروت واقعی به زمان کا ر و کمیت کا ر بخدمت گرفته شده کمتر بستگی دارد تا به توان میانجی [ماشین] هائی که در طول زمان کا ر بحرکت درآورده میشوند، [ماشین هائی] که تأثیر نیرومندشان... هیچگونه تناسبی با زمان کار بلا فصلی که صرف تولیدشان شده ندارند، بلکه بیشتر به وضع کلی علم و پیشرفت تکنولوژی، یا کاربرد علم در تولید، بستگی دارد... چنانکه صنعت بزرگ آشکار میکند، ثروت واقعی خود را بیشتر در عدم تناسبی رعب‌انگیز میان زمان کار صرف شده و محصول آن، و ایضا در عدم توازن کیفی میان کار - که اینک به تجربه تجریدی محض تقلیل یافته - و قدرت آن پروسه تولیدی‌ای که کار بر آن نظارت یافته، متجلی میکند. کار دیگر چندان یک جزء منضم و درونی پروسه تولید نمی‌نماید؛ بلکه نوع بشر دیگر بیشتر بعنوان یک ناظر و ناظم با پروسه تولید رابطه می‌یابد... کارگر دیگر یک چیز طبیعی تغییر شکل داده شده را [بعنوان ابزار] حلقه واسطه میان خود و عین [یعنی موضوع کار] قرار نمیدهد، بلکه پروسه‌ای طبیعی را، که بصورت پروسه‌ای صنعتی درآمده، بعنوان واسطه میان خود و طبیعت غیر آلی قرار میدهد، و بر آن مسلط میشود. کارگر بجای آنکه بازیکر اصلی پروسه تولید باشد اکنون در کنار و در حاشیه آن می‌ایستد. در این تغییر و تبدیل [یعنی در پروسه تولید با استفاده از ماشین آلات] آنچه بعنوان سنگ بنای عظیم تولید و ثروت ظاهر میگردد، نه کار بلا فصلی است که او خود انجام میدهد و نه زمان نیست که صرف کار میکند، بلکه به یمن حضورش [حضور کارگر در پروسه تولید]

* function، فونکسیون

** objectified - تعیین یافته = بصورت عین (شیء مادی) درآمده؛ شیشیت یافته.